

پادشاه را مورد انتقاد، قرار داده و مراتب اترجار خود را نسبت به اجحافات طبقه حاکمه و دوزوئی و تملق روحانی نمایان اعلام داشت.

فراماسنهای آن زمان که بعقیده خانم لمبتن « فراماسنهای انگلیسی و فرانسه اصولاً آنها را نمی شناختند » اوضاع کشور خود را در آن زمان با سایر کشورها مخصوصاً کشورهای اروپای غربی مورد مقایسه نامطلوبی قرار می دادند، و برای اینکه برآز موفقیت کشورهای اروپائی پی ببرند، علاقه زیادی نسبت به نوع حکومت کشورهای اروپائی نشان می دادند.

فراماسنها به تدریج معتقد شدند که با اتخاذ اصول و رویه حکومتهای اروپائی خواهند توانست از تجاوزات و دخالت بیگانگان که فساد حکومت موجب تسهیل آن گردیده بود، جلوگیری نمایند، و همچنین از مزایا و جنبه های مثبت تمدن غرب برخوردار شوند. در این هنگام حوادث و جریانات مختلفی نیز به تدریج موجب بیداری سایر طبقات مردم ایران می گردد.

از دست رفتن قسمتی از خاک ایران و الحاق آن به روسیه و عدم توانائی ایران در مقابله با تجاوزات بیگانگان و بحران مالی کشور و تفویض امتیازات به کشورها و اتباع خارجی از جمله این عوامل مختلف بود. در نتیجه این وقایع فراماسنهای ایرانی از حوادث و افکار ثرقیخواهانه مردم حداکثر استفاده را نمودند و هر جا نغمه آزادی بلند می شد، خود را به آنجا می رساندند.

در سال ۱۲۶۹ ش (۱۸۹۰ م) که مخالفت عامه مردم و طبقه روحانی با سلطنت استبدادی جنبه صریح و آشکار بخود گرفت، مردمی که بهیچان آمده بودند بر اثر تشویق (میرزا ملکم خان و سید جمال الدین اسدآبادی دو پایه اصلی و اساسی فراماسوئی در ایران) و به بهانه لغو امتیاز تنباکو^۱ بنای مخالفت با استبداد را گذاروند

۱- مبارزه با امتیاز تنباکو که ناصرالدینشاه به یک شرکت انگلیسی داده بود، نخستین مقاومت منفی مردم در دوران سلطنت قاجاریه است، در این مبارزه مردم، حاجی میرزا حسن شیرازی که از علمای مذهبی مقیم سامره بودند نقش اساسی داشت و هم او بود که فرمان تحریم تنباکو را داد.

و اظهار نمودند که نفویض امتیازات به خارجیهها موجب تهدید دنیای اسلام و استقلال ایران است.^۱

این مخالفت در جنبه داشت، یکی مبارزه با فساد و دیگری با نفوذ بیگانگان. نخستین آثار مخالفت در یزد و تهران و سپس در تبریز و اسفهان و شیراز پدیدار گردید. و به تدریج این جنبه ترقیخواهی به علماء نیز سرایت کرد، و آنها به بهانه آشنائی با فقه اسلامی طلاب را وادار می نمودند که با علوم جدید آشنا شوند و در جریانات اجتماعی شرکت کنند.

اساساً در آن زمان جامعه مرفعی و روشنفکر و حتی مردم طبقه دوم بیدار شده بودند، کسانی که شیفته آزادی و رهائی از چنگال فراشان بیرحم دربار قاجار، چماقداران حکام جابر و ظالم بودند مجتمع گردیدند و علیه کسانی که «فرمان حکومتی» را با پول گزافی می خریدند به مبارزه برخاستند.

مردم بیدار که به تدریج به آنها نام «آزادبخوانان» و بعدها «مشروطه طلب» داده شده، بیش از هر چیز می خواستند اصول تمدن غربی را در ایران شیوع دهند و برای انجام این هدف به جامعه دیانت و روحانیت روی آوردند و در پناه آن به فعالیت پرداختند.

مجموع نیمه مخفی که از اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در تهران و سایر شهرستانها بوجود آمد (و بسیاری از آنها بدون اینکه شناخته شود از بین رفت) عموماً به نام «انجمنهای ملی» معروف شدند. انجمنهای مخفی در آغاز فعالیتهای خود را منحصرأ به رهائی از استبداد و بهره مند شدن از آزادی و عدالت و بخصوص فرهنگ استوار می گردانیدند.

انجمنهای مخفی ایده ثلوثی و یا برنامه خاصی نداشتند ولی در خلال سلطوت مرانامهها، شبنامهها و مقالاتی که انتشار می دادند، دستورات مذهبی و کمی هم مفاد

۱-ملکم خان بعدها امتیاز «لاطاری» در ایران برای شاه گرفت که داستان افشاح آمیز آن مفصل و شیرین است.

مراعاتنامه‌های احزاب سیاسی غرب دیده می‌شد.^۱

پرفسور لمبتن انگلیسی معتقد است که: «مراتب و همبستگی این جمعیتها به جمعیتهای مذهبی افراطی اواسط اسلام و جمعیتهای ادبی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه تأسیس گردیده بیشتر بود.»

هم او می‌نویسد: «... یکی از این مجامع مخفی دستة فراماسنها بودند که لزماً آنها اصطلاحاً «فراموشخانه» نامیده می‌شد و عده‌ای از اشخاص که بعداً رهبری انقلاب مشروطیت را عهده‌دار شدند جزو دستة فراماسنها می‌باشند.»

تأسیس فراموشخانه را به میرزا ملکم خان نسبت می‌دهند و اغلب از اعضاء اصلی آن از شاگردان قدیمی مدرسه دارالفنون بودند که در ربیع الاول ۱۲۶۸ مطابق با دسامبر ۱۸۵۱ احداث گردیده بود...»

شاید از این به بعد بتوان نقش رهبری «انجمنهای ملی» را بوسیله فراماسنها قبول کرد زیرا پس از ترو ناصرالدینشاه بوسیله میرزا رضای کرمانی در سال ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۶ م) فعالیت انجمنهای ملیون بیشتر شد.

اعضاء این انجمن را بغیر از مردمانی که حقیقتاً شیفته آزادی بودند، اغلب افراد متوسط طبقه علما تشکیل می‌دادند که در پشت پرده تعداد زیادی از این انجمنها مرکب از افراد فراماسون بودند. در اوایل کار «انجمنها» و در روزهاییکه هنوز تعداد آنها به ادعای ایوانف روسی^۲ «تنها در تهران به ۱۳۰» نرسیده بود، توسل بزور و انقلاب و واژگون ساختن حکومت برای نیل به نظریات ترقیبخواهان لازم شمرده نمی‌شد و انجمنها حتی حاضر به شنیدن انتقاد ساده از اوضاع رقت بار و جابرانه روزهم نبودند.

اسولاً طبقه حاکمه و اعیان و حتی برخی از ملاها و مجتهدین متنفذ که وجودشان برای پیشرفت انجمنها لازم و ضروری بود، مادامی که مقرری آنها از طرف دربار میرسید کاری به این کارها و شرکت در مجامع مخفی نداشتند و حتی حاضر نبودند یکبار هم در جلسات

۱- در آرشیو نگارنده دو دست و هفتاد نسخه رساله مخفی، شبنامه و اعلامیه آغاز

نهضت بیداری و دوران مشروطیت موجود است.

۲- صفحه ۳۲ تاریخ مشروطیت ایوانف.

سلام ما بر شما ای سربازهای مظلوم و ای برادرهای
 رزندگانی محروم یعنی بدانند و سوار خدایان شما
 ترابان است و حشمت‌های ملائکه مغربین بر کرسی و برهنگی
 شما خون گریه میکنند خدا و او شما مظلومین را از ظالمین بگریه
 این ظالمین چون شما را پیش ما میدهند در آن حضور شما عمارت
 عالی میسازند و مشعل مشغول مشربا با خود درون و فدا کرد
 هستند... از وقتیکه ما الهی شهر شنیدیم که شما بعلت بیانی
 از آن میکنند و بگرز فداکی بر ما حرام شد از برای حال
 شما خواب و خوردن ندارد و در فتنه خدمت حجته اسلام
 افسید عبد الله و در شب المصابین افسید محمد و عرض حال
 شما را با ایشان نمودیم فرمودند ما که چند ماه است
 گفتگو با دولت میکنیم برای کار همین سربازهای
 بیچاره است که چرا پولی که دولت از وعده برای سرما باز
 میکند با آن بیچاره ها نمیدهد حال ما حاضریم که روزی
 سه جزو ادرنان از کعبه خود مان سرما بازها بدیم که این
 بیچاره ها از کرسی منبرند تا ما فکر اصلاح کار آنها باشیم

مسئله اول به طور است احوالی تا جواب بدید بری برادر از حال این همه روز از خدا امر که خواهم تحمل و کاری که نیست مباحثه کو زیاد
 ناهد گوشت هم که مالتی معلوم است که کافی هم کفر توایم یکیم غم از مرگ او بر او اصلاح نیست مسئله اول باید را منی بود خداوند همه جزا
 باید صبر کرد چه آب ناک بر سر اهل این مملکت بکنند چه طوری شده که خدا از برای یکصد و بیست مملکت که در سر روی زمین است
 با قدرت توفیق اینست حدائق است اینست مکتب نمی خواهد با آنکه همه کافر هستند و از برای یک مکتب مسلمان مکتب
 ذلت استیجاب علم بر شایف خواهد اینکه علم خدا انعام بکنند مسئله اول پس تا که میفرمایند این مکتب از جانب خدا نیست از جانب
 جواب تغییر از شما است که مال و جان می کرد و نفس را میزد نفس در راه زود خدا انعام می باشد و در میان و در عرض و نه ناموس یک مکتب
 یک مکتب مردم در ملاء اسپر و نیک هر چه اراده بکنند نه مال از برای مردم ماند و نه جان و نه عرض و نه ناموس یک مکتب
 استخوانی این مردم غیر از این راه روز در ایام علم غم و بنیانه هر چند سلطان خود بنده علم بکنند اما چون ظاهر او وسط
 بر مملکت بنیاید تا پاره نفس او سفند او خواهد بود مسئله اول شاه که دستخط تا حسن عدالتانه و امر از مافوق در کلیه امور مملکت داد
 دیگر بر حکم فرمود که اجرا نمایند دیگر چه تغییر وارد جواب چه نماند که حکم شاه و پادشاه را میخواند آن یک خودش یک سلطان
 مستقل است هر چه را که میل دارد اجرا نماید و هر چه را که میل ندارد در پیش بگذارد مسئله اول آن یک مجلسی فراموش فرود که در
 رای بدهند امیر بیاید و حاجب الدوله و ناصر الملک معلوم کنند اشتغال که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود جواب
 امیر بیاید و حاجب الدوله را یک پاره علم و حماقت هستند و مافوق را اثر بحال نیاتنا فای که کرده و بکنند می دانند
اینا امر الملک که مرد و ماضی بر شایف چنین نمید که این مجلس صورت سازد است و آن یک این کار با مافوق نسبت
 مسئله اول ما از حال آن یک چنین نمید بود که ماضی اجرا قانون هست زیرا که نماند این کار از برای فردوسی بیشتر است بهر
 فایده ای در چه از او در مملکت این قانون بی شرط و عذر در عرض تلف است تا مافوق نباشد ازین جات اعلی
 برای او حاصل نخواهد شد جواب بی خود آن یک هم مکتب این نکته هست ولی توفیق و در در خود بر نفس او را مانع شد
 که چون روزی است مملکت مافوق نمودن اگر اجرا شود اسم انعام خواهد شد پس معلوم شد که آن یک مجلسی آدم که ماضی
 که کار این بزرگی و شرفه باین سرگشته از برای یک خیال این که یکی و اهل این مملکت میگویند که این آن یک
 حال معلوم شد که هیچ باورش نیست مسئله اول این تغییر بقدر و تالی است زیرا که هر چه در کار بکنند در آن
 لحاظ هر چه را از کله این مرد در این فی نمانند که عرض تا خود مافوق نیست عرض اصلاح مفسد ملک و ملت است با
 هر کس خواهد تمام بشود نبود جواب پس تا خبرند آری که انانی هر زمانه سید محمد محمد و پرویز چه کافق خود
 درین باب آن یک نوشت که تا آجای در بدست داریم دست از سلطه حقوق ملت بریند آری ملی خبر داریم
 سواد کافق را دیدم خدا تا سید محمد محمد بدهد بازمانه ظاهرا اگر یکی نفس باشد دوست که بکنند ملت
 انانی دیگر بکنند خورشایی هستند ما ازین مکتب بکشیم و انجا همه روز بکنند ترقی و توسعه اناره و جلب شایع
 و داخل خود باشند آخر که تغییر از برای مردم چون بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام بنیاید
 و مملکت دارد و در هیبت اخلاق هم بود انانی بخت و انانی این یک هر که از پر تو است تغییر بخورند در زمانه
 بکنند آخر تا بی ایشان مضمون است این که در ماشیه رساند که مرتبه برود مملکت استیجاب نمایند بکنند
 دیگر تکرار نیستند که ظلم عالم را از آن وقت مسلمانان از دست رانند دولت و ملت اسلام که تغییر از برای
 و انامه بقیع السلام برای ترویج این شهید شده از برای دولت و ملت

مورد تجاوز قرار داده بودند علت زندانی شدن او شرکت در توطئه‌های قبلی روحانیون علیه شاه بود .

دولت ایران از دولت ترکیه تقاضای تسلیم جمال‌الدین را بعلمت شرکت در توطئه قتل ناصرالدین‌شاه نمود ولی قبل از تسلیم بطور اسرار آمیزی فوت نمود و از قرائن چنین استنباط می‌شود که مرگ او در اثر نوشیدن زهر به امر سلطان عثمانی بوده است .

جمال‌الدین طرفداران زیادی از خود باقی گذاشت که در بین آنها دشمنان رژیم قاجار و یا مسلمانان متعصب بودند و افکار آنها بطور مرتب در بعضی جراید فارسی مثل طبعیه هندوستان و مصر منعکس و علیرغم سانسور پلیس و به‌طور قاچاق به ایران می‌رسیدند این دسته برخی از سران مذهب تشیع شرکت داشتند و گویا در نفر از مجتهدین بزرگ از این دسته طرفداری می‌کردند و بطوریکه من شنیدم از این دسته از مذهبیه‌ها روز بروز قوی‌تر میشدند نفوذ قدرت آنها از موقعی بیشتر شده که تنفر مردم از عملیات روس‌ها و بزغونی نهاده است . در بین محصلین مدارس مذهبی افکار سوغستانیان قسطنطنیه با احساسات دمکراتی توأم گردیده است . گفته شده که یلدیزیهای عثمانی بطور سری به طلاب و مدارس علوم دینی کمک می‌کنند من می‌توانم اظهار عقیده کنم که همه ساله ۱۲ هزار نفر از طلاب دینی از طرف سلطان عثمانی برای تبلیغ مرام پان‌اسلامیزم و خلافت آل عثمانی در میان مردم ایران پراکنده میشوند گرچه ممکن است که این عقیده شخصی خودم باشد و یا قبول کنم که گزارش دهند به این اطلاعات صادق است .

سازمان برادری فراماسونری که توسط شیخ محسن‌خان (مشیرالدوله) در ایران تشکیل گردیده بیشتر به منظور انجام خواسته‌های شخصی و سیاسی او بوده . در این تشکیلات حکیم‌الملک و قوام‌الدوله (که اخیراً بازداشت شده) و نصر‌الملک (هدایت) که همگی مخالف رئیس‌الوزرا هستند و همچنین مشیرالدوله (میرزا نصراله‌خان) و مشیرالدوله عضویت داشته‌اند .

گرچه پس از فوت محسن‌خان (مشیرالدوله) تاکنون لژی در ایران نبوده است با اینحال در میان باقیمانده‌گان لژ مذکور اشخاصی هستند که هنوز وابستگی خود را به لژ

مخفی شرکت کنند و گفتارهای انقلابی و انتقادی بشنوند. چنانکه در یکی از جلسات «انجمن مخفی» که بعداً ذکر آن خواهد آمد، همینکه سخنگوی انجمن شروع به انتقاد کرد و برخی از مشکلات زندگی مردم را برشمرد، عده‌ای تصمیم گرفتند از آنجا بروند تا نظم الاسلام می‌نویسد:

«اول آنکه همه اهالی آن مجلس جرأت استماع اینگونه مذاکرات را نداشتند و از ترس آنکه شاید خبر به عین الدوله برسد در شرف حرکت کردن و رفتن بودند»^۱ تا نظم الاسلام که یکی از کارگردانان ظاهری انجمن بود برای اینکه سایرین را از وحشت برهاند و حاضر به شرکت در انجمن مخفی کند، در جلسه اول متوسل به پیشوای مذهبی بزرگ آن زمان میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی شده و گفت: «... در این عصر و زمان عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی داریم که تاکنون عالمی باین خوبی و آگاهی و صحت و انصاف نداریم، سیاسی می‌داند، خطوط خارجه را می‌خواند، به حقوق ملل عارف و...»

فراماسنها و کارگردانان پشت پرده و حتی ظاهری (انجمن مخفی) و سایر انجمن‌های مخفی و علنی و آزادیخواهان همواره رهبران و پیشروان اقدامات آزادیخواهان را از طبقه علماء انتخاب کرده و این طبقه را به عنوان سپری در برابر تجاوزات طبقات حاکمه نسبت به مردم قرار می‌دادند.

زیرا طبقه علماء و مجتهدین و حتی ملایان درجه دوم و سوم تنها دسته‌ای از اجتماع بودند که می‌توانستند علم و دانش را در میان مردم بسط و توسعه بدهند و به علاوه اعتقاد عامه نسبت به مذهب شیعه موجب شده بود که مردم علماء را رهبران واقعی خود بشناسند.

انجمن‌ها تنها وظیفه خود را بیداری مردم و آگاه ساختن آنها از مضار استبداد و تشریح خیرهای نیک آزادی می‌دانستند. و اغلب در شب‌نامه‌هایی که منتشر می‌ساختند جنبه ترقی خواهانه و تجدیدطلبی را نیز فراهموش نمی‌کردند و از دولت می‌خواستند

۱- انجمن مخفی فوق‌الذکر کارگردانانش ملاحظه کردند.

۲- کتاب بیداری ایران چاپ دوم سن ۱۶۵.

تا مدارس جدیدی ایجاد نماید و علوم و دانش جدید را به مردم بیاموزد. پرفسور لمبتن انگلیسی معتقد است که: « قسمت عمده‌ای از اطلاعات خود را از اعضاء انجمنها در باره ترقیات خارج مدیون نشریات فارسی بود که در خارج از ایران به چاپ می‌رسید که از جمله می‌توان روزنامه اختر در اسلامبول و حیل‌المثین در کلکته و قانون را در لندن نام برد. در سال ۱۳۲۲ (۱۹۰۴م) نخستین کتابخانه ملی با کوشش اشخاصی مانند میرزا آقای اصفهانی، ملک‌المتکلمین و سید نصراله تقوی و نصرت‌السلطنه تأسیس گردید و این کتابخانه مرکز تجمع اصلاح‌طلبان به‌شمار می‌رفت.»

قبلاً گفته شد که سازمانهای فراماسونری حتی در تأسیس قرائنخانه‌ها و کتابخانه‌ها و سازمانهای انتشارات برای پیش بردن مقاصد خود بخصوص هنگامیکه هدفهای انقلابی وجود داشت استفاده می‌کردند.

در ایران هم فراماسنها در تأسیس اینگونه مراکز اقدام کرده‌اند، بطوریکه پرفسور لمبتن اشاره کرده است نخستین کتابخانه ملی در ایران بوسیله ملک‌المتکلمین، سید نصراله تقوی و نصرت‌السلطنه تأسیس گردید. چنانکه قبلاً اشاره شد سید نصراله تقوی یکی از ارکان لژ بیداری ایران و هم‌ا بود که در ترجمه قانون اساسی ماسنی شرکت داشت و ملک‌المتکلمین نیز جزو همین دسته بود.

حاج سید نصراله تقوی بنا به‌مأموریتی که از طرف سازمان ماسنی ایران داشت « کتابخانه ملی » را یکی دیگر از پایگاههای تجدیدطلبی و آزادیخواهی فراماسنها قرارداد و خانم لمبتن اعتراف می‌کند « این کتابخانه مرکز تجمع اصلاح‌طلبان بشمار می‌رفت » همینکه تأسیس انجمنها رواج یافت و بخصوص بعد از قتل ناصرالدینشاه بر تعداد انجمنهای تهران و ولایات سرعت افزوده شد، بطوریکه ایوانف روسی با استفاده از اسناد بایگانی راكد وزارت خارجه روسیه تراری می‌نویسد:

«تنها در تهران ۱۴۰ انجمن وجود داشت و در ولایات نیز جمعاً ۱۱۰ انجمن تأسیس و منحل شد.»^۲

۱- رجوع شود به فصل لژ بیداری ایران همین کتاب -

۲- تاریخ مشروطیت ایوانف ص ۶۸.

مرحوم کسروی در تاریخ مشروطیت هنگامی که حادثه روز ۹ جمادی الاول ۱۳۲۳ هـ (۱۹۰۶ م) و جنب و جوش انجمنها را بیان می‌کند رقم انجمنها را در تهران به ۱۸۰ رسانیده چنین مینویسد: «... انجمنهای تهران به جنب و جوش پرداخته باز به مدرسه سببه سالاری آمدند».

نخست انجمن شاه آباد که از انجمنهای بزرگ و بنامی بود با افزاز جنگ و رده و شکوه آمده سپس انجمنهای دیگر پیروی نمودند، و هر انجمن یکی از حجره‌ها را گرفته لوحه خود را بر در آن آویخت. روزنامه مجلس مینویسد: یکصد و هشتاد لوحه به شمار آمد از اینجامیتوان دانست که چه ابوهی در میان می‌بوده...^۱ دکتر ملکزاده تعداد انجمنها را تا ۲۰۰ کمیته در تهران می‌داند. در تأسیس تعداد زیادی از این انجمنها فراماسنهای ایران دخالت مستقیم داشتند. بطوریکه می‌توان گفت يك یاد و نفر آنها مستقیماً عضو مؤسس این گروه انجمنها بودند. ولی در عدهای از انجمنها نیز بهیچ وجه اسمی از اعضاء فراماسوئری بمیان نیامده و گمان می‌رود ماسنها از پشت پرده اینگونه انجمنها را که اکثراً افراطی بودند اداره می‌کردند^۲.

مرحوم کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران چندین بار از فعالیت «انجمن لسانی» و «مرکز غیبی» یاد می‌کند. او در تاریخ مشروطه و کتابها و رساله‌های دیگری که نوشته، همواره در باره سازمان فراماسنی ایران سکوت کرده و فقط در کتاب «زندگی من» اشاره مختصری به فراماسنها نموده^۳ است و بهمین علت عدهای از دوستان

۱ - تاریخ مشروطیت کسروی ص ۱۶ جلد سوم چاپ اول.

۲ - اشاره به رهبری آقای تقی‌زاده در کمیته دهشت است.

۳ - کسروی در این کتاب می‌نویسد: «کمیسیون ترفیع در دست آقایان حاجی سید نصراله رئیس تمیز و سید حبیب‌اله مدعی‌العموم تمیز و صدرالاشراف و دیگران می‌بود، من با آنان سلام و علیک هم نمی‌داشتم و همیشه دوری گزیده بودم».

آنگاه چنین شناخته می‌بود که آنان از کسان بافهم و دانش بسیار بدشان آید و تاوانند جلو پیشرفت آنان را در کارهای وزارت عدلیه گیرند... اینها را دانسته بودم و يك چیز که سپس دانستم آنست که این آقایان از پیرامونیان فروغی و خود از «دسته بدخواه» می‌بوده‌اند. و این از پرگرام کار آنان می‌بوده که تاوانند کسان بافهم و جریزه را خود دارند و جلو پیشرفتشان گرفته دچار نومیدی سازند...» (صفحه ۲۵۰ چاپ دوم زندگی من یاد سال در عدلیه).

کسروی سکوت مطلق او را دلیل همبستگی در سازمان فراماسونری (ایران یا عراق) دانسته و او را ملزم به حفظ اسرار و سوگندی که در بدو ورود یاد کرده بود می‌دانند... با توجه به اهمیت فعالیت و اقدامات فراماسنها در مشروطیت، می‌توان اشارات او را در مورد «انجمن نهانی» و «مرکز غیبی» منطبق با فعالیت فراماسنها که تنها دسته متشکل و رهبری کننده انقلاب مشروطیت ایران بخصوص در سالهای آخر دوره استبداد صغیر بودند، دانست.

نویسنده تاریخ مشروطه ایران می‌نویسد: «... يك انجمن نهانی که برای دشمنی با اتابك و کوشش در راه برانداختن او پیا شده بود... شیخ یحیی کاشانی که مقاله‌ای در باره نادرستی‌های انجمن معارف و بدخواهی با اتابك در روزنامه جبل‌المتین نوشته بود خواست و او یاز گفتارهایی نوشت و به جبل‌المتین فرستاد و کم‌کم روزنامه تریانیز به زبان آمد و او هم سخنانی نوشت...»^۱

در جای دیگر می‌نویسد: «... سيد حسن برادر دارنده جبل‌المتین و مثر الملك از باشندگان انجمن نهانی نیز به اینجا می‌آمدند و همیشه تکویش از اتابك می‌نمودند...»^۲ هنگام تشریح عملیات انجمن تبریز کسروی می‌نویسد:

«در تبریز آزادخواهان فیروزانه میکوشیدند، در بیرون انجمن (یا چنانکه خود می‌نامیدند مجلس ملی) و در نهان مرکز غیبی کارها را پیش می‌برد.

مرکز غیبی که بیشتر در خانه شادروان علی‌مسیو برپا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علی میززا و پیرامونیان او را می‌پایید و به راه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می‌آمدند می‌پرداخت... حاجی مشیر دفتر که می‌بایست دستورهای انجمن را به کار بندد و بی‌پروائی نشان می‌داد، مرکز غیبی باز فرصت یافت به کار برخاست و روز سوم آذر (۸ شوال) يك دسته از مجاهدان به انجمن رفته از نابسامانی کارها و ناامنی پیرامون شهر و بی‌پروائی حکمران گله کردند...»^۳

۱ - تاریخ مشروطه ایران جلد اول ص ۳۴.

۲ - تاریخ مشروطه ایران جلد اول ص ۳۵.

۳ - ایضاً صفحه ۲۵۱ همین کتاب.

اینک تا آنجا که مقدور بوده با استفاده از اطلاعات ذهنی و عینی سالخوردگانی که در قید حیات هستند و یا اسناد و مدارک محدودی که بدست آمده است ، از چند انجمن مخفی و علنی که بنحوی از انحاء فراماسنهای ایران در تأسیس آنها دخالت داشته ، و یا اداره کننده آنها بودند به تفصیل یاد می کنیم .

باید دانست که فراماسنهای ایرانی به شیوه گذشتگان خود در حفظ آداب و رسوم و اسرار سازمان های اصلی و فرعی لژها کوشش فراوان می کنند و کمتر دیده شده است که از اسرار و تصمیمات درون لژها چیزی بگویند و یا بنویسند . بهمین جهت برای یک ناظر بیطرف و یا فرد غیر ماسن کسب اطلاع از تصمیمات درون لژها مشکل است و تنها گذشت زمان ممکن است کمکی به بیطرفها بنماید .

هنوز به تحقیق معلوم نیست که کدام یک از فراماسونهای نخستین انجمن مخفی ایرانی نخستین جمعیت مخفی را تشکیل و یا اداره کرده اند در بار سه فراماسنها زیرا از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به تدریج ماسنهائی که در آن نفوذ داشتند در فرانسه ، انگلیس و بلژیک به عضویت این فرقه قبول شده بودند ، در مراجعت به ایران یکدیگر را پیدا کرده پس از مجالست با هم حلقه های محکمی تشکیل می دادند که گاهی نیز نام «انجمن مخفی» بدانها می گذاشتند .

در نخستین سفری که ناصرالدین شاه از سفر فرنگستان برگشت ، عمده ای از درباریان روشنفکر که شیفته تمدن غرب بودند ، از ملازمان شاه خواهش کردند تا آنچه را در فرنگستان دیده اند برای آنها بازگویند .

داستان های شورانگیز و دیدنیهای حیرت آور ملازمان شاهی آن چنان در دل این افراد شور و هیجانی بپا کرده بود که اکثر درباریان آرزو می کردند کارهای خوب فرنگستان در ایران هم معمول شود . در دل های بیدار این عمده از درباریان به تدریج آرزوی اصلاح اوضاع ایران پیدا شد و به همین جهت ماهها بعد از ورود شاه به ایران جلسات شبانه همچنان ادامه داشت و درباریان با شوق و رغبت در این اجتماع حضور می یافتند .

بنا به گفته محمود عرفان این شور و هیجان و رغبتها به حدی رسید که درباریان ... مایل شدند این اجتماع بیشتر اوقات دایر باشد و از این مطالب گفتگو به میان آید،^۱

در آن ایام در بین درباریان چند فراماسون متنفذ وجود داشتند که به دستور دوستان خارج از دربار همیشه برای ایجاد «آزادی بیشتر» و یا تشویق شاه به عمران و آبادی ایران تلاش می کردند .

فعالیت چند فراماسون درباری و «غیردباری» در این اجتماعات شبانه به جایی رسید که بتدریج از «عجیبه»ین شبانه، انجمنی مخفی ساختند . محمود عرفان هنگام بحث درباره «فداکاری آزادیخواهان قبل از مشروطیت» می نویسد:^۲

«... در پایان مقال بذکر حکایتی می پردازیم که فداکاری آزادیخواهان قبل از مشروطیت را نشانه ایست .

در بین این مردان فداکار فراماسونها سلسله جنبانی داشتند و هر جادلی امیدوار و سری پر شور می یافتند آرام آرام در آن رخنه می کردند و او را برای روزگار توی آماده می ساختند . مخفیانه انجمن داشتند و بند شکنجه را به جان می خریدند .

عرفان سپس به ذکر داستانی می پردازد که به تفصیل آن در یادداشت های میرزا حسینخان مسعود السلطنه شیرازی که جدش میرزا فتحعلیخان صاحب دیوانی بوده برمی خوریم .

میرزا حسینخان که در سال ۱۲۳۴ ش - (۱۸۵۵ م) متولد شده و در سال ۱۳۲۰ ش - (۱۹۴۱ م) وفات کرده است وی تحصیلات خود را در تبریز شروع کرد و تاهوقمی که جدش ایالت آذربایجان را داشت با او در مرکز آذربایجان زندگی می کرد ، سپس به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل پرداخت . در بیست سالگی وارد خدمات دولتی شد و در حوزه مرکزی ایران حاکم گردید .

در سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگستان دستور داد تا میرزا حسین‌خان راجز و ملازمان درباری کنند ولی میرزا علی اصغر خان اتابک با این انتصاب مخالفت کرد و مانع رفتن او شد. اما پس از اینکه شاه به فرنگستان رفت، میرزا نیز فراراً از راه روسیه عازم اروپا گردید و سرانجام خود را به شاه رسانید.^۱

او در این سفر به کشورهای آلمان، فرانسه بلژیک و انگلستان رفت و آمد کرده و بنا به اظهار میرزا فتحعلی‌خان فانی (خان بابا خان - مدیرالدوله) به عضویت یکی از لژهای فراماسونی درآمد.

در مراجعت به وطن، ناصرالدین شاه دستور داد او را (به جرم مسافرت بدون اجازه) چوب بزنند. میرزا مدتها محققی بود تا اینکه به اتفاق میرزا احمدخان مؤید الملك (نوه حاج ابراهیم خان) بحضور شاه رسید و طلب بخشایش نمود.

شاه نسبت به او تغییر کرده و حتی چند ناسزا نثار او نمود و پرسید چرا به اروپا رفتی؟ مسعودالسلطنه جواب داد: «وقتی سفرنامه اعلیحضرت همایونی را خواندم در دلم شوری پیدا شد و به اروپا رفتم، شاه پس از شنیدن این جمله مدتی بفکر فرورفت و بعد او را بخشید و دستور داد همچنان در دربار باشد.

میرزا حسین‌خان خود در یادداشتهاش می‌نویسد: «... در سفر اول شاه به فرنگستان عده‌ای از احرار که بعدها من آنها را شناختم انجمنی تشکیل داده بودند که محرمانه پادرباریان تماس داشتند این عده که دستورات خود را از محل ناشناس می‌گرفتند عبارت بودند از:

میرزا حسن عکاس، میرزا نصراله خان و فرج‌الله خان معروف به گل و بلبل و میرزا رضا کرمانی و در مدتی که سید جمال‌الدین اسدآبادی در تهران اقامت داشت او هم با این عده همکاری محرمانه داشت.

در ایام جوانی روزی این عده نامه‌ای به من دادند که به شاه بدهم. یکروز که شاه قلیان خواست، نامه را به او دادم وقتی نامم را خواند عسایش را به سر و رویم شکست

و گفت: اگر تو قوم و خویش نبودی می‌دادم تو را بکشند، به آن پدر سوخته‌ها بگو این... خوریها زود است»

در جای دیگر به نقل از خاطرات صاحب دیوان چنین می‌نویسد: «من از غلام بچه‌های ناصرالدین‌شاه بودم، وقتی که ناصرالدین‌شاه از سفر فرنگستان بازگشت ملازمان او که به ایران بازگردیدند شبها درباریان دیگر بگرد آنها جمع شده از اوضاع فرنگستان پرسشها می‌کردند... آنها مایل شدند این اجتماع بیشتر اوقات دائر باشد و از این مطالب گفتگو به میان آید ولی مصلحت نداشتند بدون اطلاع شاه اجتماع آنها درست شود»

عریضه‌ای به شاه نوشتند و استدعا کردند همانگونه که در فرنگستان هر طبقه انجمن دارند دربارها هم انجمن داشته باشند که هر هفته تشکیل شود و دربارمطالبی که مصلحت اقتضا کند حرف بزنند. گفتند بهترین است که تو چون هم بچه هستی و هم پدر بزرگت صاحب دیوان و نزد شاه معتمد و مقرب است عریضه را به شاه تقدیم کن. من قبول کردم. شاه معمولا صبحها بعد از فراغت از کار در حیاط راه می‌رفت و بخوردن نقل و مغز بادام و فندق و پسته که گاه بگناه پیش خدمتها به جیب او می‌ریختند مشغول می‌شد. روزی که شاه خوشحال بنظر می‌آمد در گوشه‌ای ایستادم و شاه که خواست از جلو من بگذرد عریضه را به او دادم ولی با فحش و کتک مواجه شدم^۱.

از تاریخ تأسیس و خاتمه فعالیت این انجمن درباری و نفوذی که فراماسنها در آن داشتند هیچگونه سند و مدرک و حتی یادداشتی در دست نیست ولی با توجه به اشاره‌ای که محمود عرفان در نطق مختصر فراماسنی خود می‌کند، «در بین این مردان [فداکار] منظور آزادیخواهان قبل از مشروطیت است [فراماسنها سلسله جنبانی داشتند... مخفیانه انجمن داشتند و بند شکنجه را بیجان می‌خریدند]»^۲ می‌توان تا اندازه‌ای به صحت یادداشت‌های مسعود السلطنه و اظهارات دیگری که درباره آن شده پی برد.

۱- تفصیل این واقعه در همین کتاب آمده است.

۲- مجله یفما شماره ۱۲ ص ۵۵۱

سند دیگری که در تأیید نوشته‌های فوق در دست است، اظهارات میرزا رضای کرمانی در محضر بازپرس راجع به «انجمن مخفی» می‌باشد که در باره مظفرالدین‌شاه بوده و نظمیۀ برای کشف و اطلاع از آن تلاش و فعالیت می‌کردند.

میرزا رضای کرمانی در جواب سؤال راجع به انجمن مخفی چنین می‌گوید: «... آقا سید جمال‌الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را می‌شنیدند مثل میرزا عبدالله طبیب، میرزا نصراله‌خان و میرزا فرج‌اله‌گرم می‌شدند. می‌رفتند. بعضی کاغذها می‌نوشتند به ولایات می‌فرستادند که از خارج تعمیر پست می‌خورد و بر می‌گشت. منجمع آنها را میرزا حسین‌خان تواده صاحب دیوان گرم نگاه می‌داشت به جهت اینکه میدرا دیده کلماتش را شنیده بودند.

بعضی از وقفاشان مشغول کلاه درست کردن بودند مثل حاج سیاح که می‌خواست ظل‌السلطان را شاه کند و یکی دیگر را سدر اعظم^۱، این اظهارات میرزا رضای کرمانی دلیل دیگری است بر وجود «انجمن مخفی» که بوسیله سید جمال‌الدین پی‌ریزی و رهبری می‌شد و میرزا حسین‌خان مسعود السلطنه نیز یکی از اداره‌کنندگان آن بود.

بعد از شکست «فراموشخانه» های میرزا یعقوب و میرزا انجمن‌های مخفی بی‌نام ملک‌خان و فرار پدر به روسیه و تبعید پسر به خاک عثمانی تا مدت‌ها هیچ‌یک از سر جنبانان پایتخت و شهرستانها جرأت ابراز وجود و یا تشکیل معافل مخفی را نکردند.

در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه عمده‌ای که می‌خواستند «انجمن مخفی» در تهران تشکیل دهند، گرفتار قوای استبداد شده بدستور پادشاه کشته شدند. تفصیل این واقعه را مؤیدالاسلام کرمانی چنین نقل می‌کند:

«... چندسال قبل بناصرالدین‌شاه را پورتن دادند که شبها جمعی در محله سنگلج در یک خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را

به حضور شاه بردند ، چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می ریختند و با برای همین بجز کارها مهیا بود سنگ سر آن را برداشته مآخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز ازی فتنه از بی آنان از ستاد که به اعتقاد خود زود تر آنها را به اسفل السافلین رساند و به حاضرین هر کدامی يك مرفی انعام داد برای شکرانه موفقیت بر قتل آنها ... و بعد از این حادثه که اطلاع بیشتری از آن در دست نیست ، تشکیل محافل سری و انجمنهای اصلاح طلبانه در ایران را بین رفت .

پس از قتل ناصرالدین شاه و به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه بتدریج مردم آزاده دور هم جمع شدند چون شاه مردی ، علیل و سلیم النفس بود آزاد بخوانان نیز جرأت یافته فعالیت نمود ، و اعلانی کردند . هنگامیکه مظفرالدین شاه می خواست از روسیه برای سفر اروپا پول قرض کند ، تظاهرات ناسیونالیستها و مردان آزاده و اصلاح طلب بعداً کثر خود رسید . همچنین در سال ۱۳۲۱ هـ (۱۹۰۳ م) بعضی از دستجاتیکه جلساتی تشکیل می دادند ، بر این عقیده شدند که موقع مناسب برای واژگون ساختن دستگاه استبداد پیش آمده است . به همین لحاظ در روز ۲۹ مه ۱۹۰۴ م جلسه ای مرکب از شصت نفر تشکیل شد . بیشتر اعضای این جلسه از افراد طبقه روحانی تشکیل می دادند . ولی در بین آنها از سایر طبقات از قبیل بازرگانان ، اصناف ، اعضای ادارات ، دو نفر زرتشتی و سران ایلات نیز وجود داشت . در این جلسه برنامه عمل و یا به اصطلاح اساسنامه ای مرکب از ۱۸ ماده تدوین گردید و با آنکه طبق ماده ۱۶ موضوع آغاز انقلاب رسماً ذکر گردیده بود ، معیناً اقدامات جمعیت فقط محدود و توسعه و نشر افکار ترقی خواهانه گردید . در سایر موارد پیش بینی شده بود که برای جلوگیری از اکازیب و افترای بدخواهان ^۲ اقدامات جمعیت باید در چهارچوب مقررات و قوانین شرع اسلام باشد ، آنان از مرحومین میرزا سید محمد

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۷۰

۲ - در آن زمان مردمان آزاده و آزاد بخوان را بی دین ، یهودی ، بابی و ازلی مرفی و اغلب از پیشوایان دینی که جیره خوار دربار قاجار بودند اینگونه اشخاص را « مهدودالمدم » می نامیدند .



قوام‌السلطنه شاه دستور اعدام اوراداد

فراماسونری اعلام کرده و از این راه سوء استفاده می نمایند ، اینها که فقط عضویت لژ فراماسونری داشته اند تلاش می کنند که اتحاد و همبستگی با مالکین بزرگ مخالفین و امنای درباری یا انقلابیون و مرتجعین که هدف و نظریاتشان کاملاً مخالف یکدیگر هستند ایجاد کنند. توقیف مدیران جرایم و تعطیل چاپخانه های آنها که مطالب علیه دستگاه حاکمه منتشر میکنند موقناً از تحریکات جلوگیری مینماید .

چندین مورد نازده دیگرس از تقدیم گزارش شماره ۱۲۴ مورخه ۱۸ ماه گذشته

طلبابائی و آقا سید عبداله بهبهانی که هر دو از پیشروان مشروطیت ایران هستند، خواستند که برای تحقق یافتن به خواسته‌های جمعیت بایکدیگر همکاری نمایند.

از تشکیل این جمعیت که خواستار «واژگون ساختن دستگاه استبداد» بود، اطلاعات و معلومات بیشتری در دست نیست. تنها منبعی که در باره این حادثه ذکری کرده رساله «انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت» خانم لمبتن است.^۱

در اغلب یادداشت‌های کسانی که فراماسون بودند و یا بعدها کمیته سریایی نام وارد از فراماسونی (بیداری ایران) شدند، ذکری از فعالیت يك کمیته سری بدون نام شده است. این کمیته که مدت دو سال در تهران دایر بوده و هفته‌ای یکبار در خانه یکی از اعضاء تشکیل می‌شد مذاکراتی داشته است که بیشتر بر محور درهائی از استبداد و ایجاد محیط آزادی دور می‌زود. سرهنگ ابوالحسن خان برزین‌افسر بازگشته ارتش در باره جلساتی که در خانه پدرش تشکیل می‌شد، چنین می‌گوید:

«پدرم میرزا حسین‌خان مؤتمن نظام که بعدها «شهاب الدوله» لقب گرفت و مدت‌ها امیررومان قشون بود، هنگامی که در تهران اقامت داشت اکثراً در جلسات آزادپسواهان شرکت می‌کرد و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ قمری (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲ م) نیز هفته‌ای یکبار جلساتی در خانه ما که در سرچشمه بود تشکیل می‌شد.

کسانی که در این جلسات بیش از سایرین شرکت می‌کردند و من اسامی آنها را خوب به خاطر دارم عبارتند از:

- ۱- ملك المتكلمين اصفهانی ۲- میرزا طاهر تنکابنی ۳- سعید العلماء
 - ۴- انتظام الحکماء ۵- دکتر هادیخان ۶- میرزا مرتضی خان اصفهانی خواجوی.
- این اشخاص تك تك به منزل ما می‌آمدند و بهمان وضع هم از خانه ما خارج می‌شدند بطوریکه می‌توانم بگویم که آمد و رفت این عده مجموعاً نیم ساعت طول

۱- کتاب جریانات خاورمیانه رساله «انجمنهای سری انقلاب مشروطیت» این رساله در سال ۱۹۵۸ در لندن چاپ شده است.

می کشید . بنظر می رسید که این جلسات در خانه دیگران هم بود زیرا اغلب پدرم روزها و شبها به منزل نمی آمد و می گفتند که بخانه همین اشخاص می رود .

هنگامیکه جلسات در خانه ما تشکیل می شد ، هیچیک از اهل خانه جز من که طفل خردسالی بودم ، حق ورود به اطاق پذیرائی خانه نداشتند . تنها کسیکه حق داشت بهای و آب و خوراکی تا دم در اطاق ببرد من بودم و حتی برادرم که چند سال از من بزرگتر بود در آن روزها اکثراً در خانه نمی ماند و بدستور پدرم بخانه اقوام می رفت . پس از دو سال بتدریج جلسات مزبور ترك شد و هنگامیکه پدرم در قزوین تنگنات داشت مستبدین او را به جرم آزادیخواهی مسموم کرده ، کشتند . دوستاش که باقی مانده بودند در انقلاب مشروطیت و استبداد سفیر شرکت کردند و بارها به من گفتند که تلافی خون پدرم را نموده اند .

در ذی قعدة ۱۳۲۲ (فوریه ۱۹۰۵ م) انجمن دیگری زیر نظر انجمن مخفی اول مستقیم سید محمد طباطبائی که از رؤساء لژ بیداری ایران و از فراماسنهای راسخ العقیده بود بنام « انجمن مخفی » تشکیل شد .

اعضاء این انجمن که رهبری اصلی آن با سید محمد طباطبائی بود و ناظم - الاسلام کرمانی بدستور مستقیم وی آنرا اداره می کرد ، اکثراً از افراد طبقه روحانی تشکیل شده بودند و بطوریکه ناظم الاسلام می نویسد در جریان سه سالی که این انجمن فعالیت می کرد ۱۵ نفر زیر در آن نقش اساسی را داشتند :

ناظم الاسلام کرمانی - آقا سید برهان خلخالی - حسینعلی ادیب بهبهانی -
 ذوالریاستین کرمانی - سید محمد تقی^۱ - سید احمد ناظم الشریعه کرمانی - سید یوسف
 میرجانی - مجد الاسلام مدیر روزنامه ادب - حاج شیخ محمد سلطان المحققین واعظ
 اصفهانی - شیخ مهدی سلطان المتکلمین - شیخ یحیی کاشانی - سید حسن کاشانی
 برادر مؤید الاسلام - میرزا محمد گلپایگانی - حاج ملا عباسعلی واعظ .

۱ - سید محمد تقی یکی از محارم آیت الله بهبهانی و در انجمن مخفی مأمور ارتباط و ایجاد محیط مناسب و حسنه بین آیت الله طباطبائی و آیت الله بهبهانی بود .

ناظم الاسلام خود در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان ، جزئیات جلسات این گروه مخفی و اقدامات و عملیاتی را که زیر نظر مرحوم طباطبائی انجام داده تشریح نموده و مطالبی می نویسد که گرچه نمودار ارتباط انجمن با فراماسونری نیست ولی قراینی درباره این ارتباط مشاهده می شود که حداقل آن وجود شخص آقا سید محمد طباطبائی عضو لژ بیداری ایران بوده است .

شادروان طباطبائی شب ۲ ذی الحجه (۷ فوریه ۱۹۰۵ م) ناظم الاسلام کرمانی را مأمور تشکیل این انجمن مخفی کرده و او روز بعد ۱۴ نفر از دوستان و یاران خود که مرحوم طباطبائی عضویت آنها را تصویب کرده بود برای تشکیل انجمن مخفی دعوت نموده . نخستین جلسه انجمن روز هیجدهم ذیحجه ۱۲۸۳ (۲۱ فوریه ۱۹۰۵ م) که مصادف با عید غدیر بود ، در خانه ناظم الاسلام تشکیل شد .^۱ در جلسه مذکور یکی از کارهایی که آغاز گردید ، قرائت سیاحتنامه ابراهیم بگک ، مقالات روزنامه حبل-المتین با نطق مفصل ناظم الاسلام بود .

قرائت این مقالات که معرف ترقی کشورهای غربی در زمینه های مختلف بود هیجان زیادی در حضار برانگیخت ، تا جائیکه تمام اعضاء معتقد شدند که علت عقب افتادگی ایرانیان بر اثر جهالت و نقص تعلیم و تربیت می باشد . در نخستین جلسه وقتی ناظم الاسلام شروع به سخن می کند ، عده ای از حضار از ترس عین الدوله دیکتاتور وقت ، قصد رفتن می نمایند و او وقتی می بیند یارانش جرأت شنیدن جملات انتقادی علیه شاه و صدراعظم را ندارند ، فوراً کتاب سیاحتنامه ابراهیم بگک را باز کرده صفحه ۶۶ آنرا قرائت می نماید .

جلسه دوم انجمن روز ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۲ (۳ مارس ۱۹۰۵ م) در منزل ذوالریا - ستین کرمانی تشکیل گردید. در این جلسه ابتدا مسئله جهالت و بیسوادی مردم مطرح

۱- سازمان های فراماسونی در جهان ، از نفوذ افراد برجسته عضو لژها برای جلب مردم و رهبری افکار عمومی استفاده می کنند . و آنان را در رأس تشکیلات ، انجمن ها ، جمعیت های خپریه وغیره میگذارند . استفاده از شخصیت طباطبائی هم بدین نظر صورت گرفت .

شد و سپس مسئله عوارض و مالیاتهایی که نیول درباریان ، متنفذین و حکام بود مورد مذاکره قرار گرفت ، و برای مثال گرفتن روزی هزار تومان تعارف از خبازخانه و کتابخانه تهران بوسیله عین الدوله شرح داده شد . و سخنگویان اصرار ورزیدند که بوسیله متنفذین و آزادیخواهان بدر بار و دولت فشار آورند تا مجموعه قوانین جامعی بشکلی بر وظایف وزرا و حکام و حقوق و وظایف کلیه طبقات ، تشکیل شرکتها و انجمنهای تجاری و همچنین رفتار بیگانگان تدوین شود . سخنگوی جلسه گفت : « اگر قانون در مملکت حکومت می کرد » انواع شرکتهای تجاری تشکیل و سد و باز بسته و خط آهن کشیده می شد . »

عنوان کردن « تنظیم قوانین » یکی از هدفهای فراماسنهای ایرانی بود . زیرا از هم فراماسنها کلمه « قانون » را همیشه بر زبان می آوردند و بخصوص در دوران ایلیت ملکم و پدرش احتیاج مردم بداشتن قوانین جدید عنوان شده بود . بهمین لحاظ همسهای مخفی قبل و بعد از صدور فرمان مشروطیت همواره فکر تدوین قوانین را در سر و این امر را بین مردم شیوع می دادند .

از صورت جلسات « انجمن مخفی » که ناظم الاسلام آنها را مفصلاً ذکر کرده ، معلوم می شود که ترس از استبداد ، برانداختن نفوذ دولتهای خارجی بخصوص روس و انگلیس و اعتقاد به اصلاح فرهنگ و ایجاد مدارس از مهمترین مسائل مورد بحث است . ناظم الاسلام در پایان صورت مجلس دوم می نویسد : « ... این مجلس گرچه بی اثر بود ، ولی بواسطه عدم وسوق و اطمینان کامل هنوز نتوانست اظهار مقصود نماید . باید در دوسه جلسه دیگر باز کتابخوانی کرد تا اثر و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید والا هنوز حبس و قتل امر یقین است و راهپورت دادن به عین الدوله را نسبت به بعضی از اجزاء احتمال می دهیم » وی می نویسد : « ... راهپورت این مجلس را کماهی خدمت حضرت حجة الاسلام داده بود امیدوارم که اقدامات خیر خواهانه و اهتمامات مجدانه غیر تمندانه امثال ما اثری بخشد و دست غیبی نیز مددی فرماید »

معلوم نیست اشاره مرحوم طباطبائی درباره دست‌نویسی « همان مرکز غیبی است که کسروی بدان اشاره کرده یا نه ؟

بهر حال جلسه سوم انجمن روز ۲۹ ذیحجه (۶ مارس ۱۹۰۵) در مسجد سپهسالار در حجره شیخ محمد شیرازی مشهور به فیلسوف تشکیل شد در این جلسه همانطوری که ناظم الاسلام اشاره کرده است، خواندن متروک شد و خود او بنام اینکه « شیخ فیلسوف » سیاحتنامه ابراهیم بک را از حفظ می‌داند مطالبی در باره مظالم درباریان و خانواده قاجار بیان کرد و از ارتش بی‌جیره و مواجب و بی‌نوب و تفنگک صحبت نمود . در همین جلسه درباره صدها میرپنج ، سرتیپ ، امیر تومان و سپهسالار گفتگو شده و حضار از سخنگوی جلسه تقاضا کردند که علیه این افراد قیام شود . صحبت‌های محرمانه‌ای نیز شده که در صورت جلسه قید نگردیده است .

جلسه ششم - این انجمن روز ۱۲ محرم ۱۳۲۳ (۲۰ مارس ۱۹۰۵) در خانه شخص ناظم الاسلام تشکیل گردید . در این جلسه موضوع وابستگی و الحاق آقا سید عبدالله بهبهانی به جمعیت ، و همکاری صمیمانه او مورد مذاکره قرار گرفت و قرار شد آقا سید محمد تقی که یکی از محارم آقا بود مأمور این اقدام شود . در جلسه مزبور مقرر شد هرگاه تعداد اعضای انجمن به سی نفر رسید ، هر یک از اعضاء مأمور شوند تا به نوبه خود انجمنی تشکیل دهند . و هر یک از انجمن‌های فرعی نیز که اعضاء آن به سی نفر رسید مأمور تشکیل انجمن فرعی دیگری شود . همچنانکه رسم فراهاستست قرار شد هیچیک از اعضاء انجمن‌ها ، اعضاء انجمن‌های دیگر را نشانند و فقط مرشدهادی خود را محرک و تشکیل دهند انجمن بدانند .

جلسه هفتم - انجمن روز ۱۵ محرم ۱۳۲۳ (۲۳ مارس ۱۹۰۵) در خانه ناظم الشریعه کرمانی تشکیل گردید .

در این جلسه برای اولین بار اعضاء « سرف نهار » کردند و به نظر می‌رسد که بتدریج « پول » بطرف انجمن - رازیر شده است ، زیرا در همین جلسه وقتی صحبت از مخارج طلاب و غیره می‌شود ، سید محمد تقی فیلسوف در جواب می‌گوید :

... عیب کار اینست که جناب آقا (منظور مرحوم طباطبائی بوده) پول ندارد که خرج طلاب کند و تا به طلاب ، پول ندهند جمع نخواهند شد ، حتی آنکه چند شب قبل پول برای جای وقلیان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سید احمد گفت : غصه پول را نخورید عجباً قریباً جناب آقا صاحب پول خواهد شد ، آنکه باید برساند خواهد رسانید ... چند نفر از هو خواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم مستقبل شده و آوردند لیکن جناب آقا قبول نکردند و می فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس ...

جلسه هشتم - انجمن روز ۲۱ محرم ۱۳۲۳ (۲۹ مارس ۱۹۰۵) در خانه ذوالریاستین تشکیل شد . در این جلسه پس از قرائت راپورت های مخفی وقتی صحبت سیاسی آغاز گردید ، مهماندار اعضاء انجمن گفت که حضرت امام حسین (ع) نخستین نمونه فداکاری انجمن های مخفی بوده است ، وی اظهار داشت : «... اول کسی که انجمن را تأسیس نمود در اسلام و مردم را امر بدعوت و احقاق حق فرمود مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دومین فرزند پیغمبر و سومین امام ما حسین بن علی (ع) بود . آن حضرت اول کسی بود که برای پیشرفت مقصود در انجام تکالیف الهی انجمن مخفی را تأسیس نمود ، اول کسی بود که داعی به اطراف فرستاد ، و اول کسی بود که قبول ظلمت و ظلم نمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی فرموده بود اسلام یا المرء ازین رفته بود ...» ناطق در این جلسه بیش از همه حرارت بخرج می داد ، مسئله انقلاب را برای اولین بار مطرح کرده گفت : «... تا انقلاب نبینید اصلاح نتوانید کرد ، طالب باشید انقلاب را که بیداری در انقلاب است ، جوینده باشید انقلاب را که به اصلاح خواهید رسید ، سعی کنید در انقلابات تا عدالت طلبان بیدار شوند ...»

در همین جلسه مواد اساسنامه انجمن مخفی در ۱۵ ماده بوسیله ذوالریاستین قرائت شد که خلاصه آن اینست :

۱ - اعتقاد این انجمن برای بیداری برادران وطنی رفع ظلم ، حفظ حقوق و اصلاح مفاسد مملکت است .

- ۲ - در این انجمن مسلمان ، زرتشتی - یهود - مسیحی به شرط ایرانی بودن پذیرفته می شوند .
- ۳ - واردین و اعضاء انجمن باید به کتاب آسمانی خود قسم بخورند که جز نوع پرستی و خدمت بوطن هدف دیگر نداشته باشند .
- ۴ - در انجمن مزبور ریاست با صاحب الزمان است و همه در حکم شخص واحد هستند .
- ۵ - در هر جلسه انجمن باید روضه بخوانند و مجلس بنام روضه خوانی ختم شود .
- ۶ - اعضاء انجمن مکلف بحفظ و حراست یکدیگر هستند ولی حق تکلیف شاق بر دیگران ندارند .
- ۷ - دروغ ، مجادله ، استعمال الفاظ رکیک ، شوخی ، افترا و بدخلقی ممنوع .
- ۸ - مذاکرات انجمن باید راجع به بیداری مردم ، خیر و صلاح مردم ، رفع ظلم و ظالمین و چاره جوئی برای استخلاص مظلومین باشد .
- ۹ - توقیر علماء چهارمذهب فوق الذکر بکلی ممنوع خواهد بود .
- جالب اینجاست که ناظم الاسلامشش ماده دیگر که از اسرار غیر قابل افشاء بوده ، طبق دستوری که داشته افشاء نموده و در باره آنها چنین می نویسد :
- « از ماده دهم تا پانزدهم چون با رموز و اسرار انجمن بستگی داشته و نویسنده قسم خورده است که مادام العمر آنها را ابراز نکند نوشته نشده است . »
- نکته ای که جالب توجه است ، قبول صاحبان مذاهب زرتشتی ، یهودی و مسیحی در انجمن مزبور است . در آن زمان در ایران فقط قرااسنها بودند که با زرتشتیان ، کلیسیان و مسیحیان در یک لژ و مانند یک برادر می نشستند . و همه ادیان صاحب کتاب را محترم می شمردند . علاوه بر این قرااسنهای جهان از روز تشکیل تاکنون فقط صاحبان ادیانی را که خدا پرست هستند و کتب آسمانی دارند به عضویت قبول می کنند و آنها را به پیغمبر خود و کتب مقدسه قسم می دهند .
- انجمن منحنی مرحوم طباطبائی نیز به پیروی از همین قانون و شیوه قدیمی ماسنها ،

واردین را ملزم به شهادت و قسم بکتاب آسمانی کرده و در ماده سوم اساسنامه چنین نوشته بود :

«... هر کس وارد این انجمن می شود اول باید شهادت بذات باری تعالی و رساله پیغمبر خود بدهد و به کتب آسمانی بهر کدام که معتقد است قسم یاد کند که تا دم هر که از این انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد و هم خود را مصروف بخدمت نوع و وطن نماید»

باری ، جلسه نهم - انجمن در روز ۱۲ صفر ۱۳۲۳ (۱۹ آوریل ۱۹۰۵) در خانه باظلم الاسلام تشکیل شد . در این جلسه موضوع «مشروطیت» و تطبیق آن با قوانین اسلام مورد بحث قرار گرفت و جمعیت آماده شد که هر يك بنوبه خود و طبق دستوری که داده خواهد شد ، مردم را بیدار کرده ، برای مقابله باظلم و استبداد دربار قاجاریه آماده نمایند . در این جلسه بار دیگر مسئله جهل و بیسوادی عمومی و مخالفت درباریان با افتتاح مدارس مورد بحث قرار گرفت و چنین نتیجه گرفته شد «عادام که اساس مقنن مشروطیت فراهم نیاید نور علم بر تو افکن ساحت ایران نخواهد شد»^۱

موضوع جالب دیگری که وحشت و اضطراب اعضاء انجمن را آشکار می کند ، موعظه ذوالریاستین در روز ۷ صفر (۱۳ آوریل ۱۹۰۵) است . در آن روز ذوالریاستین در حضور مقامات دولتی و درباریان بشدت از دستگاه استبدادی وقت انتقاد کرده بود . اعضاء انجمن پس از مشورت او را مجبور کردند تا مدتی سکوت اختیار کند و حتی برای روضه خوانی نیز نرود .

متعاقب این موعظه شدید عده ای از تجار بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفته و روز ۱۹ صفر (۲۶ آوریل ۱۹۰۵) بدانجا پناهنده شدند . علت تحصن و بست تجار ناراضی طبقات مردم از دستگاه گمراخته و مسیو نوز رئیس بلژیکی آن و تعدیات گمراخته چیان به تجار بود .

محمد علی میرزا ولیعهد که بمناسبت مسافرت مظفرالدینشاه به اروپا موقتاً به

تهران آمد. بود به مردم قول داد که مسیو نوزرا از کار برکنار خواهند نمود. و مردم نیز باطمینان حرف وی دست از تحصن برداشتند و این جریان برای انجمن مخفی که انتظار زیادی از تحصن تجار و ارضای مردم داشت، شکست بزرگی محسوب گردید، و اعضای انجمن برای جبران این شکست در ربیع الاول ۱۳۲۳ (مه ۱۹۰۵) هنگام تصدات عین الدوله طی اعلامیه‌ای خطاب با و پس از شرح عدم امنیت و بی نظمی مملکت و فساد طبقه حاکمه تقاضا نمودند که مبانی زیر در کشور ایجاد شود.

- ۱ - ایجاد عدالتخانه و قوانین عدلیه.
- ۲ - قانون ثبت اسناد و املاک و مساحی، اراضی.
- ۳ - تعدیل مالیات بر پایه صحیح.
- ۴ - نظم قشون.
- ۵ - اصول انتخاب حکومت و تعیین حق حاکم و محکوم.
- ۶ - اصلاح و ترویج تجارت داخله.
- ۷ - تصفیه عمل گمرک.
- ۸ - تصحیح عمل ارزاق و اجناس.
- ۹ - تأسیس مدارس علمی - تشکیل کارخانجات و معادن.
- ۱۰ - وظائف وزارت خارجه.
- ۱۱ - اصلاح مقرری و حقوق و مستمریهای دولتی.
- ۱۲ - محدود نمودن حدود وزراء - وزارتخانه‌ها و ملایان به قانون شرع.

در خاتمه اعلامیه، مزبور نوشته شده بود: «... اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و بموقع اجراء آید دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپون می گذرد...»^۱ ولی ورق حوادث طور دیگری برگشت. هنگامی که متحصنین در زاویه مقدسه بودند، عین الدوله تصمیم گرفت آنها را با قوه قهریه از تحصن خارج کند. او ابتدا امیرخان سردار، برادرزاده خود را حاکم شهر ری کرد. ولی چون او در باطن با مشروطه طلبان

بود و اقدام شدیدی نمی نمود ، ناچار امیر بهادر با ۲۵۰ سرباز مأمور اخراج متحصنین شد . اتفاقاً روز ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۳ (۱۰ ژانویه ۱۹۰۶) شاه در خانه امیر بهادر مهمان بود . مشروطه طلبان عدای زن را مأمور کردند که سر راه مظفرالدینشاه شیون کنند و انجمن مخفی بوسیلهٔ یک زن ناشناس نامه‌ای به شخص شاه رسانید که مضمون آن چنین بود:

«... ای کسیکه تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را بدست تو داده بشرس از وقتیکه تاج را از سرتو و عصا را از دستت بگیریم ...»^۱ همانروز پیشخدمت خاصه که از طرف «مرکز غیبی» مأموریت داشت به شاه اطلاع داد که مردم بازارها را بسته‌اند و خیال شورش و بلوا را دارند و مظفرالدینشاه از شنیدن این خبر ناراحت شده کالسکه شخصی خود را بزایوهٔ مقدسه فرستاد و متحصنین را به شهر باز گردانید .

پس از خاتمهٔ تحصن نامهاجرت علماء و تجار به قم بعلمی که معلوم نیست فعالیتهای «انجمن مخفی» بتدریج کم شد و در واقع منحل گردید . خانم دکتر لمبتن در رسالهٔ خود می نویسد :

«... پس از صدور اعلامیه مزبور ، جلسات انجمن مخفی بازم ادامه پیدا نمود و تصمیم گرفته شد نماینده‌ای در هر یک از شهرها و ایالات مملکت انتخاب و منصوب شود تا بتواند نظریات و منویات اصلاح طلبانه انجمن را در بین مردم توسعه دهند . شکی نیست که فعالیتهای انجمن در بروز انقلاب مشروطیت و آگاهی مردم از حال مفاسد و بدبختی و فساد و جهل و نکبت سهم بسزائی داشته است ...»^۲

گروه مخفی دیگری که در اوایل سال ۱۳۲۳ هـ (۱۹۰۶ م) انجمن مخفی ثانوی یا مستقیماً زیر نظر فراماسنها و لژ بیداری ایران بوجود آمد . در تاریخ بیداری ایرانیان بنام «انجمن مخفی ثانوی»

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۰۰ .

۲- کتاب جریانات خاورمیانه مقالهٔ انجمنهای سری .

نخاری



جناب عالی جناب معروض گردیدند ، پیش آمده که يك نمونه آنرا از نقطه نظر ما
از علاقه و بستگی نسبت تقدیم میشود . در این نشریات نظریات نویسندگان آنها
در باره مناسبات و سیاست انگلستان در ایران به خوبی آشکار می سازد .

بهر حال صرف نظر از تحریکات دربار و درباریان مقدار بسیار زیادی از
مخاطباتی های حقیقی در کلیه مردم موجود است که علت عمده آنها در اثر ترقی روزانه
هل نفس زندگی مردم میباشد .

بسیاری از مردم و معلمین که به این کشور آشنائی دارند و با من صحبت کرده اند
اعتقادند که مرجمین که در شاه نخست وزیر رفون دارند همین چند روز آینده حوادثی
پروچود می آورند .

نامیده شده است^۱.

مؤسس این گروه مخفی آقای سید محمد صادق^۲ دومین فرزند شادروان سید محمد طباطبائی، یکی از ارکان مشروطیت ایران است.

بطوریکه گذشت، مرحوم طباطبائی و فرزند وی سید محمد صادق طباطبائی هر دو عضو لژ بیداری ایران بودند.

و فراماسنهای آن زمان بوجود این دو عنصر برجسته افتخار می کردند و حقاً بایستی آنها را از ارکان «انقلاب مشروطیت» و فعالیتهای علنی و مخفی دانست.

ناظم الاسلام کرمانی که از مریدان مرحوم سید محمد طباطبائی بود درباره عضویت آن مرحوم در مجمع فراماسنها می نویسد: «... مرحوم آقا سید صادق و خلف عالیمقامش

۱- در یادداشت‌های ادیب‌الممالک اشاره به این انجمن و دخالت فراماسنها و رهبری آنها شده است. این یادداشت‌ها از جمله مجموعه اسناد خطی خان ملک ماسانی است که آنرا در اختیار نگارنده نگذاشتند.

۲- سید محمد صادق طباطبائی در ۱۲۵۸ ش (۱۸۷۹ م) در تهران متولد شده در ۱۲۶۱ ش (۱۸۸۲ م) با بستگانش به عنایات عالیات مشرف گردید ده سال در سامره بود و در ۱۲۷۲ ش (۱۸۹۳ م) به تهران مراجعت کردند. علوم قدیم و جدید، ادبیات فارسی، حساب و هندسه، جغرافیا را فرا گرفت. زبان فرانسه، ترکی سرپانی و عبری را محرمانه آموخت در ۱۲۷۸ ش (۱۸۹۹ م) پدرش را تشویق کرد که مدرسه‌ای بنام «مدرسه اسلام» تأسیس کند و هشت سال در رأس این مدرسه بود. در ۱۲۷۹ ش - ۱۲۹۰ م کارخانه قالببانی و عباپافی و دو سال بعد هم شرکت منسوجات وطنی را در تهران تأسیس کرد.

در بین ۱۲۷۹ ش تا ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۷ م) درجه اجتهاد گرفت. در همین سال به اتفاق پدرش بزاده مقدس عبدالعظیم و سال بعد به قم مهاجرت کرد. در ۱۲۸۵ - و (۱۹۰۷ م) دوزنامه مجلس را تأسیس نمود. سال بعد محمد علیشاه او را دستگیر و زندان کرد و با سایر مشروطه طلبان به زندان باغشاه برد و سپس به خارج از کشور تبعید شد. پس از عزل محمد علیشاه به ایران آمد و وکیل مجلس شورا ملی شد. او حزب «اعتدالیون اجتماعیهون» را تشکیل داد. در دوره پنجم از وکالت مجلس مستعفی به سفارت ترکیه رفت و پس از سه سال مراجعت کرده در دوره ۱۴ تا ۱۶ وکیل و رئیس مجلس در ۱۳۲۷ رئیس مجلس مؤسسان شد در ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۹ شمسی سناتور انتصابی مجلس سنا بود.

آقا میرزا سید محمد را نسبتی بود به فراماسون چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی می توان استنباط نمود که این رئیس بزرگ اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است...^۱

هم او در جای دیگر، در شرح حال مرحوم سید محمد صادق طباطبائی می نویسد: «... با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سرست بطریق حدس و ظن و عقاد (یعرف المرء باقرانه) می توان گفت که در آن مجمع انسایت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است بر این احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود در زهد و ورع و تقوی و قدس از حسن سلوک و خوبی رفتار به حدیست که مسلم عندالکلی و قولی است که چملمگی بر آند...»^۲

نگارنده در ملاقاتی^۳ که با شادروان سید محمد صادق طباطبائی در حضور فرهادپور مدیر روزنامه آسیای دهمکرات نمود، ایشان در باره عضویت خود در لژ فراماسونی ایران گفتند:

«در جریان حوادث مشروطیت مرحوم طباطبائی والد من وارد مجمع فراماسونی تهران که بنام «لژیونری ایران» بود شدیم. عضویت ما در مجمع مزبور تا چند سال پس از استقرار مشروطیت در ایران ادامه داشت. در این مدت برای حصول آزادی، تأسیس عدالتخانه، تشکیل مجلس شورای ملی و بالاخره استقرار مشروطیت آنچه لازمه فداکاری بود بعمل آوردیم. پس از تشکیل مجلس شورای ملی و خلع محمد علیشاه از سلطنت، چون به تدریج احساس شد که وجود ما در لژ لازم نیست از شرکت در جلسات خودداری کردیم.»^۴

مرحوم سید محمد صادق طباطبائی سپس در باره مسافرت خود به ایتالیا و شرکت در مجمع فراماسونی رم مطالبی بیان کرد و گفت: «وقتی به سفر ایتالیا رفتم، انتظام

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰

۲- ایضاً صفحه ۲۱۱ همین کتاب.

۳- روز ۲۱ مهر سال ۱۳۲۹ در خانه شخصی آقای طباطبائی واقع در سنگلج.

السلطنه (داماد معاون الدوله) که در آنوقت مستشار سفارت ایران در رم و خودش هم ماسن بود ، به لژ فراماسنی گراوند اوریان رم اطلاع داد که من فرزند لیدر انقلاب مشروطیت ایران و از فراماسنهای تهران هستم که به پایتخت ایتالیا مسافرت کرده‌ام . رئیس لژ ماسنی رم به افتخارم ضیافتی داد که در آن ۲۰۰ نفر شرکت داشتند و اکثراً ماسن بودند .

در مجلس ضیافت پس از انجام نطقها ، از من پرسیدند که آیا راست است که آخوندزاده و ملا هستم ؟ وقتی جواب مثبت دادم همه تعجب کردند و گفتند چطور ملاها و روساء مذهبی ایران طرفدار حریت و آزادی هستند ، در صورتیکه کشیشهای ما مخالف آزادی و ضد ماسن هم هستند ؟ به آنها گفتم در باره کشیشهای شما و اینکه آنها مخالف آزادی هستند من اطلاعی ندارم ولی در باره مذهب اسلام لازم است که توضیحی بشما بدهم :

اساساً اسلام مذهب حریت و آزادی است و وظیفه هر فرد مسلمان رفع ظلم و دفع ظالم است ، و در این باره اسلام تأکیدات زیادی دارد . بعلاوه در انقلاب برای آزادی و مشروطیت ایران ، ملاها همه همصدا بودند و فقط آخر کار یکتفر مخالف شد که آنها در اثر اختلاف شخصی بود . آنها وقتی فهمیدند که مراجع تقلید و مجتهدین ایران در کارهای سیاسی هم دخالت می کنند بیشتر متعجب شده می پرسیدند چطور مذهب شما اجازه شرکت در امور سیاسی واجتماعی به شما داده است ؟

من در جواب آنها می گفتم : اساس فلسفه مذهب اسلام روی خدمت به مردم ، حفظ اصول اجتماعی و شرکت در فعالیتهایی که مبتنی بر حفظ صلح ، آزادی و استقلال ممالک مسلمان است می باشد و برعکس گوشه گیری و انزوا ، تنبلی و سر بار اجتماع بودن را گناه میداند .

سید محمد صادق طباطبائی که در دوران انقلاب مشروطیت یکی از معممین با فضل و ترقیخواه بود و شاید نخستین معمم ایرانی باشد ، که زبان خارجی می دانست و می توانست به زبان فرانسه نامه بنویسد ، او مؤسس مدرسه و روزنامه و ناشر افکار آزادخواهان بود .

پس از صدور فرمان مشروطیت، چون انجمن مخفی اولی منحل شده بود، سید محمد صادق در صدر تشکیل انجمن دیگری برآمد تا کارهای مشروطیت و مجلس شورای ملی را کنترل و نظارت کند. این انجمن در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۶ م) تشکیل شد و اعضاء آن عبارت بودند از پانزده نفر مفصلته‌الاسامی زیر:

میرزا کاظم خان مستعان السلطان - شوکت‌الوزراء - آقا سید نصرالله اخوی - ناظم الاسلام - آقا شیخ محمد مازندرانی ولد آخوند ملا عبدالله - حاج جلال معالک - آقا میرزا محمود اصفهانی - میرزا حسن خان پدرزن شعاع السلطنه - آقا سید ریش - آقا میرزا مهدی پسر بزرگ حاج شیخ فضل‌اله - اسداله خان سرتیپ قزاقخانه - سیداله خان سرهنگ قزاقخانه - بهاء دفتر.

در بین اینعده چند فراماسن فعال که اسامی آنها در لیست اعضاء لژ بیداری ایران نیز ثبت شده است دیده می‌شود. این عده هفته‌ای دو شب دور هم جمع می‌شدند و هر جلسه آنها در خانه یکی از اعضاء تشکیل می‌شد. انجمن مزبور نظام نامعلوم امرنامه‌ای برای کارهای اعضاء نوشت. این انجمن تصمیماتی برای مبارزه با شیخ فضل‌الله نوری گرفت ولی چون این اقدام ممکن بود در بین علماء ایجاد اختلاف و شکاف بنماید از اجراء آن خودداری شد.

یکی از اقدامات مهم این انجمن رخنه در بریگاد قزاق و جلب نظر قزاقها و کوشش شویب آنها در انجمن‌های مخفی و شرکت در حوادث انقلابی بود. اسداله خان سرتیپ اولین افسر قزاقخانه بود که علناً و بدون وحشت، تقاضای برقراری «عبدل و مساوات و قانون» را در قزاقخانه نمود.

او در یکی از روزها در حضور عده زیادی از افسران و افراد قزاق اظهارات شایسته‌ای علیه افسران مافوق کرده و گفت:

«... چرا نظام قزاقخانه عدالت نخواهند، چرا ساکت باشیم و بینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانه استبداد را بر ما بزند، پس بیاید اتفاق کنید اتحاد کنید شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند شما را تحکمی کند و شما را بدون جهت با

ملت طرفه کند ... حالا وقت آنست که ماهم مجلس معدلت بنخواهیم و خودمانرا اشريك ملت و هواخواه وطن دانیم پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم ماهم چه ضرر دارد مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند ...^۱
 اظهارات اسدالله خان سرتیپ در بین افسران قزاقخانه اثر فوق العاده کرده ، و افسران را بتدریج دورهم مجتمع ساخت و به عقیده نویسنده بیداری ایرانیان ... عموم قزاق بیدار شدند .^۲

خبر اجتماع افسران و افراد قزاق رؤسای قزاقخانه را متوحش کرد . یکروز که همه افسران احضار شده بودند ، رئیس قزاقخانه اسدالله خان را احضار کرد و دستور توقیف او را داد . سرتیپ اسداله خان به حکم توقیفش اعتراض کرده و گفت باید عدالت توقیف و زندان مرا بگوئید و در غیر اینصورت بزندان نمی روم .

رئیس قزاقخانه و یک افسر روسی به روی اسداله خان شمشیر کشیدند ، اسداله خان خواست با شمشیر با آنها مقابله کند ، افسران ایرانی مانع شدند و به او گفتند تو باید سکوت کنی تا تقصیرت ثابت شود .

دومین روزی که اسداله خان در زندان بود ، لژی بیداری ایران از ماجرای قزاقخانه مطلع شد و شروع به اقدام برای آزادی او کرده و آقا سید محمد طباطبائی هم که بعد از صدور فرمان مشروطیت نفوذ فوق العاده ای پیدا کرده بود نامه ای به نایب السلطنه که وزیر جنگ بود نوشت و علت توقیف اسداله خان و سایر افسران آزادپخواه را خواست . و رسماً گفت که بایستی جلو تعدیات افسران مافوق و بیعدالتی آنها گرفته شود . همینکه این نامه به نایب السلطنه رسید ، فوراً رئیس قزاقخانه را احضار کرده و دستور استخلاص سرتیپ اسداله خان و تنظیم قانون محاکمه و مجازات افسران را داد . همان روز رئیس قزاقخانه ، اسداله خان را از زندان خارج ساخت و در حضور کلیه رؤسای قزاقخانه عذرخواهی کرد . سپس رؤساء را احضار نمود و آنها نظامنامه مخصوصی نوشتند که قرار شد منبعی برای مجازات افسران « مجلس مشورت نظامی »

۱- تاریخ بیداری ایران چاپ دوم ص ۴۹۸ .

۲- ایضاً ص ۴۹۹ .

تأسیس کنند .

پس از اینکه نظامنامه مخصوص محاکمات نوشته شد ، بین افسران مشاجره و اختلاف افتاد و در نتیجه این مشاجره «کتابچه قانون» پاره گردید ولی يك مرکز غیبی بوسیله اسداله خان و برادرش اختلافات را مرتفع و با نوشتن نظامنامه و قانونی بین افسران اتحاد و اتفافی بوجود آورد و با موافقت همه افسران قزاقخانه موافقت شد که مجلس نظامی خاصی در بریکاد قزاق تشکیل شود .^۱

در نیمه سال ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۷ م) منحل شد و از آن به بعد فعالیتی

انجمن مخفی دوم نکرد .

بعد از تعطیل انجمن مخفی دوم و سایر انجمنهایی که فراماسنها در تشکیل آن نقش اساسی داشتند ، نامدنی انجمن مستقلی بوسیله ماسنها بوجود نیامد و بناویسنده از آن اطلاعی ندارد . اما چند انجمن کوچک دیگر که در آنها فراماسنها عضویت داشتند ، فعالیتهای پنهانی و علنی بنفع لژ نشینان می کردند که بطور اختصار از آنها ذکر می شود :

انجمن غیرت به تحقیق یکی از انجمنهای فرعی فراماسوئری

۱- انجمن غیرت ایرانی است . زیرا مدیریت آنرا مرحوم حاج میرزا ابراهیم

آقا وکیل تبریز داشت . این شخص که از اعضاء لژ بیداری

ایران بود ، انجمن غیرت را با مرحوم منشی زاده که نایب دوم انجمن بود و سرتیب اسد-

اله خان ابولفتح زاده نایب اول و محمد نظر خان مشکوة الممالک (سندوقدار لژ بیداری

ایران) تشکیل داد .

۱- عهدنامه بریکاد قزاق روز ۳ رجب ۱۳۲۴ (۲ شهریور ۱۲۸۵ ش - ۲۵ اوت

۱۹۰۶ م) امضاء و منتشر شد که عیناً در کتاب بیداری ایرانیان درج شده و ... تاریخ ۳

رجب ۱۳۲۴ اتفاق و اتحاد نمودیم کما فی السابق براسنی و درستی بدولت و ملت خدمت و

جانفشانی نمائیم چنانکه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تاکنون خدمات جانفشانه این چاکران

پروا لاه دولت و ملت مکشوفه و مبرهن است... این اتحادنامه يك سرمغی است که بر سهیل

وصیت نامه برای اولاد و اعتاب خود می گذاریم بهمین قسم که پندشان اتحاد داشته اند آنها

هم این رشته اتحاد را محکم و استوار نمایند ...

انجمن سواد اعظم یکی از انجمنهایی بوده که بنا به ادعای حسین نقفی اعزاز اُیوسیلهٔ دکتر اعلم الدوله نقفی در تهران تشکیل شد. در سال ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۸ م) محمدعلیشاه اموال و دارائی دکتر اعلم الدوله را ضبط نمود و خودش را نیز تحت فشار قرار داد و اعلم الدوله چون اوضاع را نامساعد دید، انجمن (سواد اعظم) را به شیخ محمد علی نهرایی رهبر «انجمن علمی» واگذار نموده و یکماه در منزل شخصی خویش پنهان شد و سپس به اروپا رفت.

در پاریس عده‌ای از ایرانیان که به عضویت ماسنی فرانسه در-
۳- انجمن ایران آمده بودند انجمن «ایران جوان» را تشکیل دادند. فریدون جوان پاریس خان ملکم پسر ملکم خان ناظم الدوله که در زمان حیات پدر عضو انجمن فراماسونری شرق اعظم پاریس شده بود به اتفاق دکتر جلیل خان دبیر الدوله (ندیم السلطان) (دبیر انجمن) ، اوراق و قطعنامه‌هایی علیه محمدعلیشاه نوشت و شخصاً ژلانتین کرده برای جراید اروپا و فرانسه و حتی مشروطه خواهان ایران فرستاد و این کار را مدتی ادامه داد. بطوریکه نوشته شده است که: «یک روز نین که در آنوقت در پاریس بود، به این انجمن رفت و از اقدامات آزادیخواهان ایران اظهار خوشوقتی کرده تردید یک ساعت با رئیس انجمن مذاکره کرده بود، یکی از هدفهای انجمن جلوگیری از گرفتن قرضه محمدعلیشاه به اعتبار جواهر سلطنتی ایران بود که اعلان آن در همان اوقات در جراید پاریس منتشر شده بود»^۱.

انجمن با «ژان ژورس» لیدر مقتول حزب سوسیالیست فرانسه و اولین مدیر روزنامه «آرمانیته» همکاری زیادی داشت و حتی اعضای انجمن (ایران جوان) مقالاتی نوشته به «ژان ژورس» می‌دادند و او تحت عنوان «بیداری آنها و انقلاب ایران» و

۱- مجله یادگار صفحه ۲۶ شماره هفتم سال چهارم .

۲- مجله یادگار شماره ۷ ص ۲۸

۳- مجله یادگار شماره ۷ ص ۲۸ .

در ایران چه می گذرد ، مقالاتی می نوشت و در روزنامه خود انتشار می داد .

پس از فوت مظفرالدین شاه ، همینکه محمد علیشاه به
 انحلال انجمنها سلطنت رسید ، بلافاصله در صدد کسب قدرت و تشدید فشار
 حکومت و سلطنت دیکتاتوری برآمد . ولی یکی از موانع مهم
 تخریب قابل شکستی که محمد علی شاه با آن مواجه شد وجود انجمن های تهران و
 لایات بود .

محمد علی شاه در زمان ولیعهدی و تا واپسین مرگ پدرش هیچگاه تصور نمی کرد
 روساء انجمنها و یابا اصطلاح خودش « يك مشت رجاله هرج و مرج » بتوانند در
 مقابل اراده و استبداد او مقاومت کنند .

ولی وقتی برای درهم شکستن قدرت مشروطه خواهان و انحلال انجمنها شروع
 به کار کرد ، فهمید که اشتباه بزرگی کرده است و بهمین جهت ابتدا در صدد برآمد
 انجمنها را منحل سازد و به قول دکتر ملکزاده « به هر قیمتی که بود شاخ و برگ
 مشروطیت را ببرد و بال و پر آزادیخواهان را بکند تا مشروطه بدون حامی و
 نگهدارنده ضعیف و ناتوان گردد و به خودی خود از میان برود این بود که از برای
 این منظور هر روز نیرنگی روی کار می آورد و دامی تازه می گسترد ... »

ولی از طرفی عده انجمنها که تعداد آنها را تا ۲۸۰ هم نوشته اند ، او را به تفکر
 و امید داشت . به خصوص که بعضی از اعضاء این انجمنها چون اسیران از بند رهائی
 یافته بی اختیار حرکتی می کردند که با موازین عقل و احتیاط وفق نمی داد و اعضاء
 انجمن که اکثرشان از مردمان ستمدیده و رنج کشیده بودند سری پر شور و دلی سوخته
 داشتند و از اصول مشروطیت و وظائف افراد مردم در کشور مشروطه و حقوق و حدود
 قانون کاملا آگاه نبودند خودسرانه در کارهای وزارتخانه ها و هیئت حاکمه مداخله
 می کردند و بهانه هایی به دست محمد علیشاه می دادند که مناسب نبود . معینا این
 اقدامات انجمنها تا حدی کار ادارات دولتی را فلج کرده بود . مثلا همینکه تلگرافی
 از یکی شهرستانها مبنی بر شکایت از حاکم یا مأمور مالیه یکی از آنها می رسید ،

روساء آن انجمن جلسه عمومی با شرکت چند انجمن دیگر تشکیل داده و دسته جمعی بطرف مجلس یا وزارتخانه مزبور حرکت می کردند .

گاهی اوقات اعضاء انجمنها مستقیماً بالای سر مأمور دولتی که از او شکایت شده بود رفته با تهدید به اسلحه و زور او را منصرف و یا مطیع خود می نمودند .

این رفتار انجمنها و شیوه کار خودسرانه آنها ، بهانه به دست محمد علیشاد داده بود و هر وقت یکی از سران مشروطه و یا دکلاهی مجلس را ملاقات می کردند ، بنای سختگیری از انجمنها را می گذارد و آنها را هرج و مرج طلب و آشوبگر می خواند و انحلال انجمنها را برای نظم عمومی لازم می دانست ، و حتی چند بار مستقیماً از مجلس محدود کردن کار آنها را خواست .

چندین ماه قبل از به توپ بستن مجلس شورایی ، محمد علیشاه به وسیله وزراء به مجلس پیغام داد که انجمنها موجب اغتشاش شده اند و مانع اجراء اوامر دولت اند . هر گاه مجلس آنها را حامی مشروطیت تصور می کند باید بداند که حافظ مشروطیت و حقوق ملت خود من هستم نه این جماعت و نه این يك مشت رجاله هرج و مرج طلب که بنام انجمن گرد هم جمع شده و موجب اختلال شده اند .

محمد علیشاه از انحلال انجمنها دو نتیجه می گرفت ، یکی از بین بردن قدرت مشروطیت و مشروطه خواهان و دیگری ایجاد نفاق بین مردمی که صادقانه در انجمنها فعالیت می کردند با مشروطه طلبان و مجلسیان .

ولی مجلسیان و رهبران مشروطیت که از نقشه شیطانی وی آگاهی داشتند با مشورت (مرکز غیبی) و فراماسنهائی که در انجمنها رخنه کرده بودند ، به او جواب دادند که مطابق نص صریح قانون اساسی اجتماعات در مملکت مشروطه آزاد است و مجلس نمی تواند قانوناً اجتماعات ملت را منحل و از فعالیت آنها جلوگیری کند .
محمد علیشاه گرچه موفق به انحلال انجمنها و یا محدود

انجمن مرکزی کردن اعمال و افعال کارگردانان آنها نشد ولی با اعزام عددهای از همدستان خود (که همگی لباس مشروطه خواهی به تن

داشتند) بداخل انجمنها موفق شد بنام تشکیل «انجمن مرکزی» تا اندازه‌ای از فعالیت آنها بکاهد. در یکی از شب‌نامه‌ها که شاید به وسیله فراماسونها منتشر شده، تقویت این انجمن‌ها به آزادیخواهان توصیه شده. به همین سبب شهرت دارد که تشکیل «انجمن مرکزی» یکی از نقشه‌های سازمان فراماسنی ایران برای اداره این نیروی عظیم در پایتخت بوده. زیرا در اواخر حکومت محمدعلیشاه، فراماسنها در اتحادیه طلاب، انجمن آذربایجان، انجمن مظفری، انجمن برادران دروازه قرین که چندین هزار عضو داشت نفوذ کامل داشتند در سایر انجمنها گرچه چند نفری طرفدار ماستها بودند ولی اکثریت از بی طرفها و (اسیران از بند رسته) تشکیل می‌شد. اما به تدریج کار انجمنهای ملی حتی عرصه ابرکارگردانان پشت پرده مشروطیت نیز تنگ کرد، بطوریکه دکتر ملکزاده ناچار به اعتراف شده می‌نویسد: «... هر گاه امر مهمی در یکی از ولایات پیش می‌آمد و یا خودسری از طرف مستبدین و دولتیان دیده می‌شد همگی راه بهارستان را پیش گرفته و در آنجا جمع می‌شدند و نطقهای آتشین و بیانات انقلابی و فریادهای تهدید آمیز اجرای قانون و محدود کردن خودسری زمامداران را تقاضا می‌کردند.

یکی از معایب انجمنها این بود که چون به وظایف خود در کشور مشروطه آگاه نبودند در کارهای قوه مجریه مداخله می‌کردند و نمایندگان به وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی فرستاده توضیحات می‌خواستند و تاحدی کارها را مشکل کرده بودند...^۱

به همین جهت و منظور بود که به قول ملکزاده «... پس از چندین قانندین ملت تصمیم گرفتند که انجمنی از نمایندگان کلیه انجمنهای تهران بنام (انجمن مرکزی) تشکیل نمایند و انجمنها نظریات اصلاح طلبانه خود را به انجمن مرکزی پیشنهاد کنند...»^۲ مستبدین و طرفداران محمدعلی شاه که خود تعدادی انجمن ساخته بودند بلافاصله وارد ممر که شدند و خود را داخل انجمن مرکزی کردند «... عده زیادی از مستبدین

۱ - تاریخ مشروطیت ایران جلد دوم - ص ۲۰۷

۲ - ایضاً ص ۲۰۸

بهر حال گزارشهایی که به من رسیده حاکی از آنست که بازداشتها هنوز ادامه دارد و تاکنون به همتاد نفر رسیده است. درباریان صورتی از مظنونین از هر طبقه بمرض شاه رسانیده اند این صورت را زندانیانی که بازداشت شده اند اظهار داشته اند. یکی از وزرای معزول معاون الدوله و یکی دو نفر از شاهزادگان مظنون در منازلشان تحت مراقبت قرار گرفته اند یکی از ملامهای متنفذ که بنا بود امروز عصر به اینجا بملاقات من بیاید از طرف فرماندار تهران احضار شده و مورد مؤاخذه سخت واقع گردیده است. شاه و اتابک اعظم هر دو از نهضتی که پیش آمده بی نهایت عصبانی هستند. اعلیحضرت طرفدار خشونت میباشد ولی نخست وزیر او مایل است که باشیوه مسالمت آمیز و بهر نحوی که امکان پذیر باشد نسبت بخواسته های مردم رویه معتدلی پیش گیرد.

همکار روسی من در مورد این دسته بندیها امروز عصر با من مذاکره میکرد او سعی داشت که چنین وانمود کند که نسبت به این اوضاع بی اعتناست. او عقیده داشت که تهریکات بعضی از درباریان و مأمورین معزول که شخصاً با نخست وزیر مخالف هستند و نسبت به او حسادت میورزند برای سقوط کابینه میباشد.

وزیر مختار روسیه مسلماً مایل نیست اعتراف کند که ناراضیاتی مردم و مخالفت آنها با حکومت در اثر این است که وزرای مردم ایران این کشور را همه از عوامل روسی میدانند این احتمال را دارد که شاه و اتابک اعظم از اینکه بسر سپردگی بروسها تنهم شده اند ترغیب شوند که بیشتر از هر وقت دیگر برای حمایت و حصول کمک همسایه بزرگشان تلاش کنند و در آئیه نزدیکی آنها بصورت روس مآب خیلی بزرگ در - خواهند آمد بهر حال طرز تفکر شرقی با تفکر ما خیلی فرق دارد و ممکن نیست که پیشگویی را نمود.

با احتراعات فائقه

هاردینگ^۱

۱- اسناد بایگانی عمومی انگلستان ۶۳۷-۶۰ این گزارش قبلا در کتاب انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران ص ۵۵ تألیف نگارنده چاپ شده .

و درباریان که لایحه مشروطیت در بر گردند و ارد این انجمنها شدند و خیانتها کردند...^۱ ارشدالدوله که مردی فعال و جسور بود و در باطن با درباریان و مستبدین همکاری می کرد، به حدی خود را طرفدار مشروطیت نشان می داد و اظهار علاقمندی به آزادی و عدالت می کرد که به عضویت انجمن مرکزی و سپس ریاست انجمن انتخاب شد و از راه نفوذی که میان مشروطه طلبان پیدا کرده بود و آمیزشی که با رهبران ملت داشت صنمات جبران ناپذیری به حکومت ملی وارد آورد و عامل مهم انهدام مشروطیت شد. انجمن مرکزی و سایر انجمنها پس از خلع محمد علی شاه به تدریج از بین رفت و تنها انجمن فراماسنها باقی ماند که از پشت پرده مجلس را اداره می کرد و با اراده لیدرهای احزاب که جانشین (انجمنها) شده بودند به کار خود ادامه می داد.

فصل نوزدهم

اتابك و فراماسونها



میرزا علی اصغر خان امین السلطان در لباس صدارت

ارتباط قتل اتابک با فراماسنهای ایران

یکی از مردان سیاسی ایران که احتمال دارد به دستور مستبد یا اصلاح طلب لژ فراماسونری به قتل رسیده باشد، میرزا علی اصغر خان اتابک «امین السلطان» است.

اتابک یکی از سیاستمداران باهوش و شاید هم وطن پرستی بود، که در نیمه دوم قرن نوزدهم و ده سال اول قرن بیستم میلادی حکومت مطلقه می کرد. در آن ایام در رأس مقامات حکومتی ایران و دربار سلطنتی دو دسته مشخص و متمایز «روس مآب» و «انگلیس مآب» قرار داشتند.

چون اغلب اقداماتی که اتابک به اعتقاد خودش برای سعادت مردم ایران می کرد، به منافع انگلیسیها صدمه می زد، سفارت انگلیس او را روس مآب قلمداد می نمود و در دوران آخر حکومتش که به «ولاسف» وزیر مختار روس اختلاف پیدا کرد^۱، روسها او را انگلوفیل می دانستند و درباریان حریص و طماع قاجار او را دشمن «شاه و درباریان و شاهزادگان» محسوب می کردند.

دشمنی علنی او با میرزا ملکم خان رئیس فراموشخانه ایران تا قبل از سفرش بدور دنیا و احتمالاً عضویت او در لژ فراماسنی آلمان و همچنین تنفری که او از ناصرالملک قراگوزلو «گراند ماستر» فراماسن ایرانی داشت با ستیزه جوئی و دشمنی علنی که با سید حسن تقی زاده و سایر فراماسنهای ایرانی عضو لژ بیداری ایران نشان می داد، سبب شد تا سرانجام فراماسنهای ایرانی فرمان قتل او را صادر کنند و «کمیته مدعنه» آنرا اجرا کند. اتابک که در دوران طولانی حکومتش متوجه تحریکات دائمی فراماسنهای ایرانی و بستگی نزدیک آنها با انگلیسیها شده بود، در سفری که به اروپا کرد، در آلمان بنا به توصیه میرزا ملکم خان و حاج مخبر السلطنه هدایت در شهر (کارلسباد) عضویت لژ فراماسنی در آمد^۲.

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلستان مجلد ۶۶۶ ر ۶۰ نامہ ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۳ -
 ۲ - عضویت اتابک فقط بنا به ادعا و نوشته باقیمانده عون الممالک است و هیچگونه سندی در دست نیست. عون الممالک معتقد است که خود او هم از جمله اعضاء جامع آدمیت شد. گرچه در بین اسناد موجود، قسم نامه عضویت او بدست نیامد، ولی دو قسم نامه از خویشان او در دست است که عیناً گراور شده.

با اینحال فراماسنهای ایرانی که با لژهای آلمان ارتباط نداشتند، عضویت او را نادیده گرفتند و به (کمیته دهشت) یا (کمیته مدهشه) که برای قتل مخالفین خود بوجود آورده بودند، فرمان قتل او را صادر کردند. دشمنی اتابک با انگلیسیها در سالهای اول زمامداریش و نزدیک شدن او با روسها، پس از حادثه لغو انحصار تنباکو و مطالبه پانصد هزار لیره بعنوان خسارت از کمپانی انحصار توتون و تنباکوی ایران بیشتر شده و موجبات قتل او را فراهم آورد.

مطالبه پانصد هزار لیره خسارت از طرف انگلیسیها، شاه و صدراعظم را مهیور کرد که در مقابل به وثیقه گذاشتن گمرکات جنوب مبلغ مورد ادعای کمپانی لژها با سودش در صد از بانک شاهی قرض کنند و به کمپانی مذکور بپردازند. این عهده تفر شاه و اتابک را از انگلیسیها بیشتر کرد و آنها را به روسها نزدیک ساخت.

ناصرالدین شاه زنده بود و میرزا علی اصغر خان به کرسی صدارت عظمی تکیه داشت، مناسبات ایران با انگلیسیها باطناً بسیار بد بود. و با تجربیات تلخی که ناصرالدین شاه در دوره سلطنت طولانی خود از سیاستهای خارجی نسبت به ایران داشت، ظاهرأ در او بغض را با انگلیسیها حمله جلوه می داد. ولی بعد از حادثه رژی، گاهی شاه و صدر اعظم علناً با انگلیسیها مخالفت می کردند. حادثه تنباکو اولیای امور انگلستان را مطمئن کرد که نمی توانند در باره او از وجود طرفداران روس پاك کنند و عوامل خود را بجای آنها بگمارند. بهمین جهت فکر از بین بردن ناصرالدین شاه پیدا شد تا جائیکه سید جمال الدین اسدآبادی مؤسس لژهای فراماسونری در ایران و مصر و عضو لژهای انگلیسی همه جا می گفت: «باید ریشه فساد از بین برود» و سر بجا نیز دستور قتل ویرانه میرزا کرمانی داد. در ایران هم تقی زاده او را «خائن السلطان» لقب داده بود.^۱

ناصرالدین شاه روز ۲۷ ذیحجه ۱۳۱۳ (۱ مه ۱۸۹۶) به قتل رسید و به جای

او مظفرالدین شاه علیل و ضعیف‌النفس پادشاه ایران شد.

باخاتمه سلطنت مطلقه پنجاه ساله ناصرالدین شاه، سفارت انگلیس سعی کرد خود را درست و حامی مظفرالدین شاه معرفی نماید و به این حساب بانک شاهي به مظفرالدین شاه مبلغ کلانی وام داد. علاوه بر این نیروی دریایی انگلیس يك کشتی حامل اسلحه را در خلیج فارس توقیف نمود و مهمات آن را بحاکم ایران در بوشهر تحویل داد. در مقابل این مساعدت‌ها مقامات انگلیسی به شاه قاجار فشار آوردند تا اتابک را معزول کند. شاه سرانجام به خواهش سفير انگلیس و پس از ۱۵ سال، صدر اعظم را معزول و او را به قم تبعید کرد. اتابک که بعد از قتل ناصرالدین شاه بیشتر جانب انگلیسیها را می‌گرفت و از دشمنی با آنها خودداری می‌کرد، هیچ‌ده ماه در قم و در حرم مطهر حضرت معصومه علیها سلام بدعاگوئی مشغول بود و در این مدت همواره می‌گفت: «کسی جز من نمی‌تواند ایران را اداره کند» و همیشه منتظر فرمان «احضار» بود و سرانجام نیز مظفرالدین شاه او را احضار نمود.

بازگشت او پیاپی تخت باجلال و شکوه خاصی صورت گرفت و صدر اعظم نخستین قدمی که برداشت، طرد سه تن از افراد مؤثر سیاسی سیاست انگلستان و سازمان فراماسونری ایران از دربار بود. او قوام‌الدوله، ناصرالملک، علاءالملک را که در لژ فراماسونری میرزا محسن خان مشیرالدوله عضویت داشتند^۱ از تهران خارج کرد^۲. و ترتیباتی داد که برای حقوق درباریان و مخارج سفر شاه به اروپا پول تهیه کنند. و به این حساب در سال ۱۳۱۵ هـ (۱۸۹۸) سه نفر بلژیکی برای گمرک ایران استخدام کرد. چون شاه برای سفر به اروپا بی‌تابی می‌کرد، محرمانه با

۱ - مجموعه اسناد وزارت خارجه انگلستان مجلد ۶۳۷ و ۶۳۸

۲ - دانشمند فقید محمود محمود می‌نویسد: «میرزا علی اصغر خان با بدخواهان خود معامله بسیار بدی کرد. تمام آنها را از اطراف شاه پراکنده نمود و هر یکی را بطرفی فرستاد. هرمانفرما را که بیش از هر کس حرارت داشت به بغداد تبعید کرد. میرزا محمدعلیخان قوام‌الدوله را به خراسان فرستاد. ناصرالملک را بتام حکومت به کردستان روانه کرد و علاءالملک را به کرمان ... (صفحه ۱۶۴۸ جلد هشتم تاریخ روابط سیاسی ایران با انگلیس.)

روسها وارد مذاکره شده و بیست و دو میلیون مبنات طلا از آنها فرض کرد. گرچه انگلیسیها در آن موقع گرفتار جنگهای آفریقا بودند و توجهی به تحریرات در ایران نداشتند، معذک نگران رقیب دیرینه خود بودند و اقدامات اتابک راز را فاش داشتند. سر والتین چرول می نویسد: «... من باید با ترس و لرز اعتراف کنم که رقابت روسها تفوق تجارتمی ما را که مدتها بازار ایران را در دست داشتیم از انگلیسیها ربوده بود...»^۱

روابط اتابک با انگلیسیها در سال ۱۳۱۷ هـ (۱۹۰۰ م) به منتهی درجه‌ای رسید زیرا اتابک موفق شده بود موجبات احضار «سرمار تیمر دوراند» سفیر انگلیس در تهران را به لندن فراهم آورد و چنان قیافه جدی بگیرد که روابطش با انگلیسین وی نیز خوب نشود. بر اثر این اقدامات دولت انگلستان جانشین «تیمر» را نیز به لندن فراخواند و «سر آرتور هاردینگ» دیپلمات ورزیده با هوش خویش را به تهران فرستاد.^۲ هاردینگ روابطش با اتابک خیلی صمیمانه بود تا جائیکه موفق شد امتیاز نفت خوزستان را در سال ۱۹۰۱ م (۱۳۱۹ هـ) برای ارسا بگیرد.

اتابک با دادن این امتیاز تصور می کرد، انگلیسیها از او راضی شده اند و از نهایت عوامل خود در ایران دست می کشند ولی تحریرات علنی و مخفی انگلیسیها در مقابل اعمال آنها همچنان ادامه داشت. اتابک تا سال ۱۳۲۱ هـ (۱۹۰۳ م) در مقابل سیاست داخلی و شیاطین خارجی مقاومت کرد. ولی قتل ناکهانی حکیم الملک استاد آراماسونری در رشت، مظفرالدین شاه را به وحشت انداخت، بطوریکه مجبور شد او را عزل کند.

حسین اغراز تقفی در مقاله‌ای که در باره تاریخ مشروطیت نوشته، می نویسد:

۱ - کتاب مسئله آسیا ص ۶۶

۲ - هاردینگ برخلاف همکاران سابقش با اتابک رابطه بسیار صمیمانه برقرار کرده با او بریج بازی می کرد، آزادانه در باره همه چیز صحبت می نمود و حتی از سفرای پیشین و اشتباهات آنها بدون پروا بدگویی می کرد.

« اتابك مدرکی بمظفر الدین شاه نشان داد که ثابت می‌گردد حکیم الملک به تحریک انگلیسیها علیه شاه اقداماتی می‌کند و چون عضو مؤثر فراماسونری بود و در این مؤسسه نفوذ داشت تحریکاتش مؤثر و خطرناک بود. اتابك شاه را متقاعد کرد که او را بکشند. حکیم الملک و نوکرش پس از ارائه این شاهد در مدت دو ساعت کشته شدند. محمود محمود نیز در این باره می‌نویسد: «... در اوایل ماه سپتامبر ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ هـ) در رشت حکیم الملک و نوکر معتمد او در عرض چند ساعت با یک موضوع عجیبی که ایجاد سوء ظن می‌کرد فوت کردند و بعد از دو هفته دیگر اتابك نیز معزول و تبعید گردید. او نه تنها از پایتخت بلکه از قلمرو شاهنشاه اخراج شده^۱ سیاست تحیب هاردینگ از اتابك آنقدر پیشرفت کرده بود که این شخص بعد از عزل از صدارت هم او را رها نکرد. در حالیکه در مدت هیجده ماهی که اتابك در گذشته در قم تبعید بود، سفیر انگلیس حتی یکبار هم بدیدنش نرفت. ولی هاردینگ او را فراموش نمی‌کرد تا جائیکه اتابك با سفیر مملکتی که همیشه با او دشمن بود در باره رفتن به مصر و مطالعه درباره مشکلات این کشور و ملاقات با لرد «کرومر» مشورت می‌نمود. هاردینگ شخصاً می‌نویسد: «اتابك» از اینکه استعفایش پذیرفته شده بود خوشحال است و می‌خواهد به وین برود که یکی از پسرهایش که در آنجا درس می‌خواند ببیند و از آنجا به مصر برود و با لرد کرومر آشنائی پیدا کنند و در این خصوص مطالعه کند که بچه وسیله‌ای لرد کرومر توانسته وضع مالی مصر را از ورشکستگی کامل نجات دهد و آنرا احیاء کند.»^۲

او در گزارش ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۳ مطلب قابل تعمقی را بیان می‌کند: «از نقطه نظر ما [انگلستان] سقوط اتابك رویهم رفته باعث تأسف نیست. هرچند که در عالم واقعیت و حقیقت آنقدرها هم که معمولاً تصور می‌رود او با انگلستان مخالفت نمی‌کند. بلکه از یکطرف بر اثر اختلاف او با ولأسف (وزیر مختار روس)

۱ - نسخه خطی کتابخانه نفی.

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ص ۱۶۸۹

۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۶۰۶۶۶ P.O. گزارش ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۳

و از طرف دیگر برای اینکه خلاف این عقیده عمومی را ثابت کند که او طرفدار روس نیست در این ماههای اخیر او بیشتر بطرف ما [انگلستان] گرائیده است^۱ هارودینگ در گزارش رسمی که به وزارت خارجه انگلستان فرستاده ، بی طرفی اتابک را می ستاید ولی در کتاب « دیپلمات در شرق » در باره گناه نابخشودنی اتابک از اخراج رئیس فراماسنها از تهران می نویسد : « ... متفرق کردن طرفداران جدی انگلیس از دربار یکی از گناهان اتابک به شمار می رفت مخصوصاً ناصر الملک که باره محفل فراماسنها هم با او بود و درجه گرانند ماستری داشت ... شاه تصمیم گرفت اتابک را معزول کند . او را احضار کرد ، پس از صرف یک فنجان قهوه (خالی و غطری) و تشکر از خدمات او باکمال نزاکت ، صلاح اندیشی کرد ، که یک چندی استراحت کند و به مسافرت برود و در یک محیط آرام و بی سروصدا اقامت کند... »^۲ سرانجام میرزا علی اصغر خان همراه حاج مخبر السلطنه هدایت عضو لژ فراماسونری ایران^۳ به خارج از کشور سفر کرد . ابتدا به ژاپن رفت ، سپس به تشویق مخبر - السلطنه برای قبول عضویت فراماسونری بشهر کارلسباد عزیمت نمود . در آنجا امیرزا ملکم خان رئیس فراموشخانه و مؤثرترین فراماسن ایرانی از در صلح

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۶۶۶، ۶۰۷ گزارش ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۳

« From our own point of view the Fall of Atabek is of course not altogether to be regretted . for though he was in reality much less unfriendly to England than was commonly supposed , and had partly owing to personal friction with M . Vlassoff , and partly from a desire to disprove the popular belief that he was the slave of Russia , been drawing steadily nearer to us during the last few months . »

2 - one prominent persian statesman ' the anglophile Naserulmulk ' had been initiated at oxford and might I think have made a good Begonia as grand Master - p.77. A Diplomatist in the East .

۳ - رجوع شود به فصل پانزدهم همین کتاب .

در آمده و با واسطه حاج منجر السلطنه طرفین تمهید کردند که دشمنیهای دیرینه را فراموش کنند و میرزا علی اصغر خان با تشویق ملکم و هدایت عضو لژ فراماسنی آلمان شد. عون الممالک که محرر اظهارات اتابک بوده، در خاطر اتم می نویسد: «... در فرنگه گردش کردم. در مسافرتهای سابق در ملازمت سلاطین با آنکه همه نوع استراحت و سیاحتها برای من موجود بود ولی آزاد نبودم، تمام بطور رسمی دولتی بوده است. این سفر به اختیار خود و به آزادی سیاحت کردم. در واقع دیدم تا حال همه را خبط و خطا می کردم، تکلیف من نه این بود که رفتار می نمودیم و تکلیف مردم ایران نه آن بود که در تحت قید اطاعت من بودند. چندی در این بینها شرف خدمت مردم بزرگ دنیا را حاصل کردم، گاهی در کارخانجات [فراماسنیهای ایرانی محافل و لژهای فراماسنی را کارخانه ترجمه کرده اند] به اصلاح امور تمام کره ارض و اصلاح وجود می پرداختم، تمام دول را سیاحت کردم، مسافرت زیارت بیت الله الحرام بسراقتاد. در موقعش رفتم، چندی در آن اماکن مقدسه بسر بردم به شرف حج نائل آمدم در مراجعت پایم دردی داشت که خیال «کارلس باد» کردم...»^۱

میرزا علی اصغر خان سپس جریان ورود به کارلس باد چگونه فراماسن شدم را شرح داده می گوید: «... بهزاین رفته دولت و ملت و سلطنت ژاپن را تماشا کردم. حاله دگرگون شد، دیدم خودم را که به هیچوجه من علی اصغر یکسال قبل نیستم. از ملک ژاپن بحال انقلاب برای کارلس باد حرکت کردم. به اشاره عقل و علم ایران پرنس ملکم خان راهی می رفتم که تا رسیدم به کارلس باد. چون اشخاصی که در تمام کره ارض خود را اول عقل می دانند و در تمام سال مشغول کار و خدمت به تمام بنی بشر هستند اعم از اینکه هند باشند یا سند، اروپا باشند یا آسیا یا آمریکا یا آفریقا، کلیه آنها نقشه مدار زندگی بنی نوع بشر را می کشند. این اشخاص سالی یکمرتبه به عنوان رفع خستگی مغز و دماغ خود، در این مکان برسم و اسم گردش و استراحت جمع می شوند، هنجمله

... مع ۱۳۱۱ هجری قمری در الم معصرا عرض کنی و وضع ایران چه در این روزها و خارج

بنا بر رویه که همخوانان باصرت اند و در آنجا باشند و مهم صحبت است

که بعد از طبع و محتر اندکان تا که سلطنت سیه عهد در این ایام

تجران در استان اترس باغ بنیور در ششدهار و در آن که هیچ

سلطنت کیل در کجه بر بعد زنگان اترس ششدهار و در آن جمع نند

و این اثر را که متع بر طرف غرق شدن است بنات بهر

دین مدبر سوز طریقت کمال عهد بر فحیدل صحت طلبی

در صفتیه در اترس استات ذات اترس ششدهار مسیح در دی ماه

و از طرف میرتس مدم در حضرت آامک که در حضرت ارواک در

پاییز در مرفه بیش از کس حاج و چهار دختر بهال میرتس

دندان یکم صحت درین و بعد در مکر و جبهه است که جمع زنگان در

شده ایران از آن است را بقت که کوزله و ایام هر چه استعدال

صحت در استان باغ حاضر باغی باشد و اگر در ششدهار

صحت در استان کلنگ باغ پس در زمان تمام که نام اترس

و تاکید و اترس مکرک باشد که سایر زنگان ایران چه در دولت

در چه در ایران به نام مادمه و بعد سلطنت ایران باشند زیرا که متعنا

در ششدهار غیر ایران با لاله در آنچه تصور نند در نظر است

و که در این ملک باستقامت طهران میسم از آن شهر در این

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "در این ایام" and "در آنجا".

با وجودیکه وزیر مختار انگلیس با قاطعیت درباره سازمان فراماسونری آلمان نظریه میدهد، با اینحال حمدالکار استاد شرقشناس انگلیسی باشک و تردید گفته‌های او را نقل کرده و می‌نویسد:

... هاردینگک با وجود ابراز اطمینانی که به خبر گزار خود کرده به احتمال قوی در مورد انتساب تأسیس لژ فراما سونری در تهران به میرزا محسن خان [مشیر - الموله چهارم] گرفتار اشتباه شده است. زیرا لژی که با فراماسونری اروپا مربوط است و مورد شناسائی لژهای جهانی قرار گرفته باشد در ایران نبوده، بیشتر احتمال دارد که گروهی از فراماسونهای ایران که همگی در خارج از ایران به عضویت فراماسونری درآمده بودند علاقه سیاسی مشترکی به تأسیس فراماسونری داشتند و میرزا محسن خان بر این گروه سرپرستی داشت، اما نه در مقام استاد اعظم به احتمال قوی همین اعضای لژ ایران) ^۱ بود که هاردینگک درباره آن میگوید: «مرا برای مربوط ساختن آن با لژ بزرگمان دعوت کردند و برای همین گروه بود که من درخواست کمک کردم. جرایمی که رسید تقریباً مایوس کننده بود بعلاوه دوری مسافت و مشکل نظارت بر لژ جوان و جدیدالتأسیس و در کشوری که تازه با فراماسونری آشنا شده این امر ممکن نبود بخصوص که امکان داشت سوء استفاده هائی که ممکن است از آن بشود. همین جهت مقامات فراماسونری انگلستان بدین نتیجه رسید که بهتر است آنها هیچ مسئولیتی در ایران نپذیرند» ^۲ يك سياستمدار برجسته ایران بنام ناصرالملک [فراگوزلو - نایب السلطنه] که تمایلات جانبدارانه نسبت به انگلیسها داشت و در انگلورد به عضویت فراماسونری پذیرفته شده بود فکر میکنم که او «گراوندماستر» ^۳ طوبی برای آغاز کار بود» ^۴

1. (Referred to as the members of A Persian lodge)

رجوع شود به ص ۲۷ مقاله فراماسونری در ایران .

۲. يك دیپلمات در شرق ۷۷ و ۷۸.

A diplomatist in the East (London, 1820)

۳. مقاله فراماسونری در ایران ص ۲۸ .